

# تحوالات افغانستان و مسایل بغرنج عصر ما

پرسش و پاسخ

۹

خرداد ماه سال ۱۳۵۹

## فهرست

- انقلاب افغانستان از آغاز تا امروز..... ۵۰
- چرا از پیشنهاد حفیظ الله امین دفاع کردید؟..... ۱۳
- عمده‌ترین جنبهٔ انحراف سیاست‌های حفیظ الله امین..... ۱۴
- مناسبات دولت اتحاد شوروی با حفیظ الله امین..... ۱۵
- تفاوت‌های تاکتیک و استراتژی حزب توده ایران و چریک‌های فدایی خلق..... ۱۶
- دربارهٔ ماهیت طبقاتی چریک‌های فدایی خلق..... ۱۷
- چرا با چریک‌های فدایی خلق بحث و مناظره نمی‌کنید..... ۱۹
- آیا سرمایه‌دار می‌تواند وارد حزب طبقه کارگر شود؟..... ۲۱
- حزب کمونیست ایتالیا کارخانه دارد؟..... ۲۵
- سیاست انتخاباتی ما بر محور جبههٔ متحد خلق..... ۲۶
- پشتیبانی از خط امام یا پیروی از آن؟..... ۲۸
- دورنمای مبارزهٔ نیروهای اجتماعی در ایران..... ۲۹
- نظر حزب تودهٔ ایران دربارهٔ افشاگری‌های چریک‌های فدایی..... ۳۵
- چرا حزب تودهٔ ایران به حبیبی رای داد..... ۳۴
- تعهدات برنامهٔ آقای حبیبی و حدود مسئولیت ما..... ۴۵
- آیا امام خمینی همکاری با کمونیست‌ها را خواهد پذیرفت؟..... ۴۱
- دخالت نظامی شوروی در افغانستان به منزلهٔ نقض اصول همزیستی  
مسالمت آمیز است؟..... ۴۸
- آن چه در افغانستان روی داده انقلاب است یا کودتا؟..... ۵۱
- تحولات افغانستان و مسایل بغرنج عصر ما..... ۵۳
- چرا شما از حفیظ الله امین پشتیبانی کردید؟..... ۵۵



## انقلاب افغانستان از آغاز تا امروز

س: لطفاً در مورد رویدادهای اخیر افغانستان کمی توضیح بدهید. انقلاب افغانستان چه مرحله‌ای را گذرانده و چه دورنمایی دارد؟ ریشه‌های مسایل و بحران‌های اخیر این کشور کجاست.

ج: رفقا! برای اینکه بتوانیم به این پرسش پاسخ بدهیم، نخست باید ببینیم که واقعیت‌های افغانستان چیست. به این منظور، لازم است که رویدادهای این کشور را از کمی پیش‌تر دنبال کنیم. چنانکه می‌دانید، قبلاً در افغانستان یک حکومت سلطنتی بر سرکار بود که از نقطه نظر سیاست داخلی، ارتجاعی، و از لحاظ طبقاتی، به فئودالها و عشایر بزرگ افغانستان وابسته بود. افغانستان بسیار عقب مانده بود و تقریباً وضعی شبیه به بلوچستان ما داشت. این کشور در مجموع، دارای اقتصاد عقب مانده، شهرنشینی محدود و صنعت بسیار ابتدائی بود.

شاه افغانستان از نقطه نظر سیاست خارجی، به سبب اینکه همیشه از سوی جنوب در معرض حمله پاکستان و سیاست تجاوزگرانه انگلستان بود، مناسبات عادی دوستانه‌ای با اتحاد شوروی داشت. دولت شوروی نیز می‌کوشید تا در چارچوب این مناسبات، به ملت و دولت افغانستان کمک کند. این کمک‌ها در زمینه راهسازی، ساختن پاره‌های کارخانه‌ها و دادن

کمک های اعتباری برای تاسیس مؤسسات صنعتی و غیره به عمل می آمد .  
در سالهای اخیر، امپریالیسم آمریکا که ایران را به پایگاه مهم استراتژیک تجاوزی خود علیه اتحاد شوروی مبدل کرده بود، و به موازات آن به غارت ایران و منطقه ادامه می داد، در صدد برآمد که افغانستان را نیز به سلسله زنجیر ضد شوروی خود ملحق سازد. این فکر، به ویژه زمانی قوت گرفت که سیاست چین در جهت سازشکاری با امپریالیسم آمریکا گام هایی برداشت و در نتیجه بین این دو کشور، در مورد افغانستان، توافقی به عمل آمد تا با پیوستن افغانستان به ایران و سایر کشورهای همجوار، سلسله زنجیر ضد شوروی چین، پاکستان، افغانستان و ایران و ترکیه، کامل شود. آنها از همان زمان در این زمینه شروع به کار کردند. محمد رضا پهلوی، با تمام قوا می کوشید افغانستان را از مسیر سیاست بی طرفانه خود منحرف سازد و آن را به سوی جبهه امپریالیستی غرب بکشد. در این زمان، در افغانستان، شرایطی بحرانی به وجود آمد. از یک سو مردم از سیاست ارتجاعی رژیم محمد ظاهر شاه ناراضی بودند، و از سوی دیگر گروه های سیاسی معینی در جهت تغییر سمتگیری سیاسی افغانستان به طرف وابستگی کامل به امپریالیسم آمریکا و چین، فعالیت می کردند. در چنین شرایطی، یک وضع بحرانی در افغانستان به وجود آمد و نیروهای مترقی توانستند به کمک یکی از افراد خاندان سلطنتی، یعنی محمد داوود، پسرعموی محمد ظاهر شاه، که سابقاً به داشتن افکار دموکرات مآبانه و لیبرال منشانه و هواداری از ترقی خواهی تظاهر می کرد، در ارتش کودتائی انجام دهند. این کودتا که ظاهراً "به دست محمد داوود و در حقیقت توسط نیروهای مترقی درون ارتش انجام گرفته بود، به سادگی توانست شاه را سرنگون کند. پس از آن، محمد داوود با وعده های بسیار، برای پیشرفت و رفاه اجتماعی، قدرت را به دست گرفت. اما سپس معلوم شد که او یک عنصر آمریکائی بوده و در تمام دورانی که مانند شاهپور بختیار نقش یک دموکرات را بازی می کرده، خود را برای اجرای چنین نقشی آماده می ساخته است.

به این ترتیب، محمد داوود با شاه ایران ساخت و با او قرار دادهای محرمانه بست. شاه وعده داد که یک یا دو میلیارد دلار پول به افغانستان بدهد، و دستگاه حاکمه رژیم محمد داوود، قلع و قمع آزادیخواهان، یعنی همانهایی را که به کمک آنها به قدرت رسیده بود، آغاز کرد و مشغول تدارک

یک کودتای بسیار خونین علیه این نیروها وبه ویژه حزب خلق شد. البته در این هنگام، نیروهای دموکراتیک افغانستان به رهبری حزب خلق پیشدستی کردند و قبل از اینکه محمد داوود دست به کار شود، او را سرنگون ساختند. به این ترتیب، حکومت جدید که انقلاب را در ماه ثور به پیروزی رساند، بر سرکار آمد.

اکنون ببینیم که پایهٔ اجتماعی این حکومت جدید چه بود؟ تقریباً ۱۲ یا ۱۳ سال پیش، جنبش مترقی خلق افغانستان در حزبی به نام حزب خلق فعالیت خود را آغاز کرد. در نخستین کنگرهٔ حزب اعضای کمیتهٔ مرکزی انتخاب شدند، اما از همان زمان در میان آنها که متشکل از دو گروه برابر، یعنی گروه خلق به رهبری نور محمد تره‌کی، و گروه پرچم که روزنامهٔ پرچم را منتشر می‌کرد، اختلافاتی به وجود آمد. در یک طرف، نورمحمد تره‌کی، دبیر اول حزب بانیمی از کمیتهٔ مرکزی - و شاید هم کمی کمتر - قرار داشت، و در سوی دیگر رفیق بهرک کارمل با نیمهٔ دیگر کمیتهٔ مرکزی. میان این دو گروه، بر سر شیوهٔ کارفردی و جمعی، تاکتیک، حقوق و اختیارات دبیر اول و دبیر دوم و غیره، یک رشته اختلاف نظرهای سازمانی به وجود آمد. اما در اصول سیاسی، یعنی سیاست داخلی و خارجی، سمنگیری، جهان بینی و ایدئولوژی اختلافی با یکدیگر نداشتند و به یک زبان سخن می‌گفتند. به همین علت نیز برای حزب توده ایران و سایر احزاب دموکراتیک، کارگری و کمونیستی جهان، بسیار دشوار بود که یکی از این دو گروه را بر دیگری ترجیح دهند و به رسمیت بشناسند. زیرا هم از لحاظ تعداد با یکدیگر برابر بودند و هم برنامه، سیاست، عمل و موضعگیری‌های داخلی و جهانی و تقریباً "همه چیز آنها یکسان بود. ایراداتی که نسبت به یکدیگر داشتند، شخصی، تاکتیکی و درجه دوم بود.

گروه پرچم به گروه خلق ایراد می‌گرفت که عناصر آمریکائی و خطرناک در آن نفوذ کرده‌اند و گروه خلق، گروه پرچم را متهم می‌کرد که با محمد داوود ساخته است، نوکر ارتجاع است و با امپریالیسم انگلیس ارتباط دارد. و بر سر همین مسائل، پیوسته به یکدیگر دشنام می‌دادند. قاضی میان این دو گروه نیز حزب ما بود. زیرا این رفقای افغانی برای حزب توده ایران احترام فراوان قائل بودند. علت این بود که آنها مارکسیسم - لنینیسم را از نشریات حزب توده ایران که به فارسی به چاپ می‌رسید و برای آنها فرستاده

می‌شد، آموخته بودند. در واقع، رفقای مسئول کادر انقلابی افغانی، از بسیاری از کادرهای کنونی ما، حزب ما را بهتر و دقیق‌تر می‌شناسند. زیرا آنها با تمام جزئیات زندگی حزب ما مربوط هستند و نسبت به ما محبت بسیار برادرانه‌ای داشته و دارند. به همین خاطر، از هر دو گروه مرتباً "می‌آمدند پیش ما و از ما می‌خواستند که آنها را به رسمیت بشناسیم و در عرصه جنبش جهانی کمونیستی از آنها پشتیبانی کنیم. ما نیز همیشه به این رفقا می‌گفتیم: ما هر دو شما را به یک چشم نگاه می‌کنیم. شما دو برادر از یک خانواده‌اید. به جای اینکه این همه با یکدیگر در آویزید، باید با هم متحد شوید و ملت افغانستان را نجات دهید.

سرانجام، یک سال قبل از انقلاب افغانستان، یعنی حدود دو سال پیش، تحت تاثیر پیشنهادهای احزاب برادر و منجمله حزب ما، این دو گروه پذیرفتند که اختلافات خود را کنار بگذارند. آنها اظهار داشتند که نظریاتشان تا کنون نادرست بوده و امروز به نتیجه‌ی درستی رسیده‌اند: اینکه همه با هم برابری و برای پیروزی یک خلق مبارزه می‌کنند و باید اختلافات خود را کنار بگذارند.

پس از این رویداد، با همکاری یکدیگر و امکاناتی که هر یک از دو گروه در ارتش داشت، و با کمک گروه مهمی از افسران میهن پرست غیر حزبی، توانستند آن ضربه قاطع و انقلابی را بر پیکر رژیم محمد داوود وارد آورند. رژیم محمد داوود سرنگون شد. شاه ایران بر اثر این باخت بزرگ، زوزه‌های بسیاری کشید. اما انقلاب افغانستان سرانجام پیروز شد. با این همه، آن غده هراسناک سرطانی که در داخل آنها به صورت اختلاف وجود داشت، بی‌درنگ شروع به رشد کرد. نورمحمد تره‌کی به عنوان دبیر اول حزب، رهبر و رئیس جمهور، و بیرک کارمل به عنوان معاون رئیس جمهور، نخست وزیر و معاون شورای انقلاب انتخاب شدند. امیرالیسم که خوب می‌دانست چگونه عمل کند (همچنانکه ما در اینجا می‌بینیم چگونه بین نیروها نفاق می‌افکند) توانست با صحنه سازی‌های بسیار ریزرکانه، این دو جناح را بی‌اندازه به یکدیگر بدس کند و به صورت دشمن در برابر یکدیگر قرار دهد. و از آنجا که هنوز آغار اغلات بود و اس دشمنی باعث شکست آن می‌شد، به این نتیجه رسیدند که رهبران گروه برحرم برای مدتی موقتاً از کشور خارج شوند و تنها یکی از دو گروه، یعنی گروه خلق مسئولیت تمام کارها را به عهده بگیرد و پس

از تشبیت انقلاب و شکست ضد انقلاب، بار دیگر بنشینند و با هم بحث کنند تا به نتیجه مشترکی برسند. به دنبال این تصمیم، عده‌ای از رهبران و اعضای هیئت سیاسی حزب که از گروه پرچم بودند و در جهت ببرک کارمل فعالیت می‌کردند، به خارج فرستاده شدند. ببرک کارمل به عنوان سفیر افغانستان در چکسلواکی، و خانم دکتر آناهیتا به عنوان سفیر افغانستان در یوگسلاوی، و عده‌ای دیگر به سفارتخانه‌های کشورهای دیگر فرستاده شدند. اما پس از خروج این افراد از افغانستان، یعنی حدود دو ماه بعد، همان نفاق افکنی که آتش این اختلاف را همواره روشن نگاه می‌داشتند، یکی از پس دیگری به اصطلاح کشف می‌کردند (!) که پرچمی‌ها در صدد توطئه و کودتا علیه نور محمد تره‌کی بوده‌اند.

ما از مدت‌ها پیش به این واقعیت پی برده بودیم که نورمحمد تره‌کی را عناصر حادثه جو و یا دشمن، محاصره کرده‌اند. ما می‌دانستیم که هم عناصر حادثه جو و هم عناصر وابسته به امپریالیسم در آنجا مشغول فعالیت هستند و خود تره‌کی را نیز خطر تهدید می‌کند. این مسئله، در نظر تمام دوستان جنبش انقلابی افغانستان و از جمله ما، کاملاً "مشهود بود".

در این میان، به ویژه نقش حفیظ اله امین، چه در جریان انقلاب و چه پس از آن، در تصمیم‌های نادرستی که رهبری انقلاب افغانستان در مورد حل مسائل اجتماعی اتخاذ می‌کرد، نقش بسیار خرابکارانه تعیین‌کننده‌ای بود که از سوی دوستان انقلاب افغانستان مورد انتقاد قرار می‌گرفت.

حفیظ اله امین، خود را قدم به قدم بالا کشید. ابتدا وزیر خارجه بود، بعد به آمریکا سفر کرد و در بازگشت، با یک توطئه، وزیر کشور شد. پس از آن به نخست‌وزیری رسید و سرانجام در لحظه‌ای که به نظر ما تره‌کی دیگر پی برده بود که او چه نقش مخربی بازی می‌کند و شاید تدارک برکناری امین را می‌دید، به اتفاق طرفدارانش تره‌کی را دستگیر کرد و تا آنجا که ما اطلاع داریم، به طرز وحشتناکی او را به قتل رساند. و به این ترتیب، قدرت را در دست گرفت.

دیگر اوضاع تغییر کرده بود. این تحول، شرایط نامساعدی به همراه داشت. نیروهای سالم افغانی، اعم از هواداران پرچم یا خلق، به این نتیجه رسیدند که جبهه جدیدی در برابر حفیظ اله امین به وجود آورند. آنها از این طریق توانستند امین را منفرد کنند. و سرانجام زمانی که کمیته مرکزی



به سیاست مخرب امین پی برد، و در این زمینه اکثریت آراء را به دست آورد، او را دستگیر کرد. اما اطلاعات بسیار دقیقی در دست بود که از سوی آمریکا و انگلستان و پاکستان و چین به منظور جلوگیری از چنین تحولی تدارک وسیعی به صورت حمله و اقدامات مداخله جویانه نظامی دیده شده بود. به همین سبب، دولت جدید افغانستان پس از به دست گرفتن قدرت، براساس قرارداد دوستی متقابل میان دو کشور، بی درنگ از اتحاد شوروی درخواست کمک می‌کند. اتحاد شوروی نیز برای جلوگیری از دخالت هائی که از مرزهای جنوبی و شرقی صورت می‌گرفته، واحدهای معدودی از نیروهای نظامی خود را به آنجا گسیل می‌دارد.

به این ترتیب، تحول اخیر به وقوع پیوست که به نظر ما یک تحول مترقی و ضربه‌ای بوده است بر تمام دسایس امپریالیسم که مدت‌ها در افغانستان جریان داشته است. من کوشیدم خطوط کلی این جریانات را بیان کنم. بدون تردید، جزئیات آن بعداً " فاش خواهد شد.

و اما اکنون ببینیم که دوستان و دشمنان خلق افغانستان کیانند؟ دوستان خلق افغانستان عبارتند از اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی مانند ویتنام، کوبا و ... و تمام نیروهای مترقی جهان مانند کشورهای جبهه پایداری عرب، یعنی الجزایر، سوریه، لیبی، جنبش فلسطین، جنبش پولیساریو، یعنی همان دوستان واقعی انقلاب ایران. البته در این میان نیروهائی نیز هستند که تحولات اخیر افغانستان را مورد انتقاد قرار می‌دهند، مانند برخی از احزاب کمونیست اروپای غربی که ما مدت‌ها است به شیوه عمل آنها انتقاد جدی داریم. به نظر ما، این نیروها در جهت سازشکاری و اپورتونیزم گام برمی‌دارند. در این زمینه، به عنوان مثال می‌توان از حزب کمونیست ایتالیا نام برد که مدت‌ها است در عرصه مسائل بین المللی گنج گنجی می‌خورد. این امر پدیده تازه‌ای نیست و مربوط به سالهای ۶۶ - ۱۹۶۵ به بعد است. غیر از اینها، می‌توان از احزابی که با چین در ارتباط هستند نام برد که وضع آنها نیز روشن است. تحولات اخیر افغانستان مانند انقلاب ایران ضربه سنگینی بر سیاست مشترک امپریالیسم آمریکا و چین وارد ساخته است. زیرا توطئه تبدیل افغانستان به یک شیلی جدید بدون شک توسط آمریکا و چین طرح ریزی شده و عامل اجرایی آن نیز پاکستان بوده است. به همین خاطر است که می‌بینیم زوزه پاکستان در برابر

تحولات اخیر افغانستان از همه بلندتر است و حق هم دارد. زیرا تحکیم جنبش انقلابی در افغانستان برای جنبش دموکراتیک پاکستان پشتیبان نیرومندی است که پایه های لرزان حکومت وابسته شبه آریامه‌ری ضیاء الحق را لرزان تر می‌کند. از سوی دیگر می‌بینیم که هندوستان جریان افغانستان را تأیید می‌کند و ورود ارتش شوروی را، به دعوت دولتی که مستقل است و رسمیت دارد، کاملاً با قوانین بین المللی منطبق می‌داند.

در ایران نیز، در رابطه با این مسئله، چند جریان به چشم می‌خورد. یکی جریان آمریکائی، یعنی جریان ساواکی‌ها، هواداران رژیم شاه مخلوع و تمام گروه های وابسته ضد شوروی و تمام عناصری که در نتیجه سمنگیری اخیر انقلاب ایران علیه آمریکا تحت رهبری امام خمینی ناگزیر به سکوت شده بودند، مانند گروهک مائوئیستی سازمان انقلابی که مدتی خفه شده بود و به سبب جو شدید ضد آمریکائی نمی‌توانست شعار "مرگ بر آمریکا" را به شعار "مرگ بر شوروی" تبدیل کند، و اکنون به خاطر جریان افغانستان بار دیگر میدان عرو تیز یافته است. اینها گروه‌هایی هستند که می‌خواهند سمنگیری ستیز انقلاب ایران علیه آمریکا را تغییر دهند و آن را به سوی شوروی منحرف سازند. مسلماً در ارتش نیز عناصری این تحریکات را دامن می‌زنند و جنجال به راه می‌اندازند تا موضع خود را پنهان دارند و بگویند: "آقا! شوروی با آمریکا ساخت." همچنانکه در روزنامه کیهان دیروز دیدیم و خواندیم که نوشته بودند: "شوروی افغانستان را گرفت و ایران را به آمریکا داد!"

این گونه تحریکات که اخیراً با دامنه وسیعی آغاز شده و مسلماً در آینده شدیدتر نیز خواهد شد، به نظر ما جز رسوائی چیزی به بار نخواهد آورد و با شکست کامل روبرو خواهد گشت. ما تنها از این تاسف می‌خوریم که بخشی از نیروهای راستین ضد امپریالیستی و به ویژه بخشی از روحانیت مبارز به علت علائق مذهبی در دام این تبلیغات افتاده و هنوز به واقعیت جریان افغانستان و آنچه در پشت پرده دود تبلیغات امپریالیستی در جریان است، پی نبرده‌اند. ولی ما اطمینان داریم که همه عناصر با حسن نیت به زودی درخواهند یافت که هیچ سازشی نمی‌تواند بر سرافغانستان، میان اتحاد شوروی و آمریکا صورت گرفته باشد. جریان افغانستان، سیلی محکمی است که از طرف نیروهای واقعا ضد امپریالیستی افغانستان با کمک

همه نیروهای مترقی جهان، برگونه آمریکا نواخته شده است. افغانستان انقلابی، پشتیبان بسیار نیرومندی برای ایران، به ویژه در نبرد علیه آمریکا است. در اثر تحولات اخیر افغانستان، موضع ایران به معنی کامل تحکیم شده و برای همین است که امپریالیسم آمریکا، چنین به خشم آمده و بی‌قراری می‌کند و متحدین اروپائی خود را در ناتو وادار به اقداماتی علیه شوروی می‌کند. به اعتقاد ما، همه این مسائل به زودی روشن خواهد شد، و این کوشش‌های مذبحخانه امپریالیسم و مزدورانش در ایران و افغانستان، محکوم به شکست است. سرانجام زمستان به پایان خواهد رسید، بهار خواهد آمد و روسیاهی به جناب زغال خواهد ماند. سیاست ما، مانند همیشه این است که در برابر این قضایا پوزخند بزنیم و در برابر تمامی این تحریکات رنگارنگ و تازه به تازه مقاومت کنیم. پس، به طور خلاصه، به نظر ما جریان اخیر افغانستان سرکوبی یک توطئه امپریالیستی است که به سود خلق افغانستان، جنبش ضد امپریالیستی جهانی و نیز تحکیم موضع ضد امپریالیستی انقلاب ایران است و بدون تردید با گذشت زمان، روز به روز جنبه‌های مثبت آن آشکارتر خواهد شد.

گروه‌ها و عناصر با حسن نیتی نیز هستند که در یک جو منفی تبلیغاتی قرار گرفته‌اند و گاه برخلاف میل خود به این بحث کشیده می‌شوند و از بیم اینکه هواداران خود را از دست بدهند و یا اینکه رقبایشان آنها را از میدان به در کنند و یا به آنها اتهام هواداری از شوروی را بزنند و بگویند اینها مسلمان نیستند و گرنه از مسلمانان افغانستان پشتیبانی می‌کردند، در چاله چنین بحث‌هایی می‌افتند.

به این ترتیب، از نظر ما تمام کسانی که این روزها در این سروصداها شرکت می‌کنند، با یک محک سنجیده نمی‌شوند. در میان این نیروها، از ضد انقلابی آمریکائی و ساواکی و دشمنان ملت ایران گرفته، تا نیروهای با حسن نیتی که می‌دانند این جریان به سود انقلاب ایران است، اما جو سیاسی موجود آنها را علی‌رغم میل خود به موضعگیری نادرست در این زمینه وامی‌دارد، به چشم می‌خورند.

اما حزب ما همواره از این فرصت طلبی برکنار بوده است. ماهواره، در هر شرایطی، هر قدر هم برایمان دشوار بوده است، نظرات خود را گفته‌ایم و مورد حمله آنها بی‌فراوانی قرار گرفته‌ایم که مانند شب پیش، از پنجره‌های طبقه

اول ساختمان حزب ما، کوکتل مولوتف به داخل پرتاب کرده‌اند. البته آنها باید بدانند که هرگز نخواهند توانست حزب توده ایران را با این فشفشه‌ها و بازیچه‌های کودکانه بترسانند و از میدان به در کنند.

## چرا از پیشنهاد حفیظ‌الله امین دفاع کردید؟

س: چرا شما در شماره ۱۳۱ روزنامه مردم، در مقاله‌ای تحت عنوان "دستی که باید فشرده"، از پیشنهاد حفیظ‌الله امین مبنی بر برقراری مناسبات حسنه میان ایران و افغانستان دفاع کرده‌اید؟

ج: ببینید، رفقا! سیاست امین در عین اینکه سیاست خائنه‌ای بود، باید در چارچوب حزب حاکم افغانستان که حزب مترقی دموکراتیک خلق بود، بررسی شود. مسلماً تمام افراد رهبری این حزب، خائن نبوده‌اند. اما امین ناگزیر بود برای پیشبرد سیاست مزورانه خود، در چارچوب سیاست این حزب عمل کند. مثلاً درباره دوستی پایان ناپذیر اتحاد شوروی و افغانستان، بسیار سخن می‌گفت. خوب، لازم نبود که ما بی‌درنگ سخنان او را تکتذیب کنیم. محتوای سخنان او نادرست نبود و بازتاب خواست‌های تمام نیروهای مترقی افغانستان بود. مثلاً هنگامی که خواستار مناسبات دوستانه با ایران شد، خواست تمام جنبش افغانستان را مطرح کرد و این همان چیزی است که امروز رفیق ببرک کارمل نیز آن را تکرار می‌کند. اگر نماینده دولتی، حرفی بزند که منافع انقلاب ایران و افغانستان را تأمین کند، مسلماً ما از آن حمایت می‌کنیم. مقاله "دستی که باید فشرده"، اصلاً "جنبه شخصی" ندارد. بلکه برخورد منطقی با پیشنهاد دولت افغانستان است که منافع انقلاب افغانستان و ایران را در بردارد.

پس به این مسئله، باید در چارچوب محتوای اساسی آن نگریست، نه در چارچوب بندو بست‌های پشت پرده، و اینکه امین این سخنان را از روی صداقت نمی‌گفته است. ما هیچ وقت انقلاب افغانستان را در چهره امین نمی‌دیدیم و مواضع ما در قبال این انقلاب هم ربطی به شخص حفیظ‌الله امین و هیچ شخص دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

## عمده‌ترین جنبه انحراف سیاست‌های حفیظ‌الله امین

س: لطفاً به طور مشخص بگوئید که عمده‌ترین جنبه‌های انحراف سیاست‌های حفیظ‌الله امین چه بوده است؟

ج: او با خشونت بسیار، نیروهای انقلابی راستین را مورد شکنجه قرار داد و از میان برد. تنها بیش از دو هزار نفر از اعضای گروه پرچم را به زندان افکند، شکنجه کرد تا نابود ساخت. آنها از بهترین و آبدیده‌ترین انقلابیون خلق افغانستان بودند. رفتار او نسبت به مبارزان و شخصیت‌های اسلامی افغانستان به کلی نادرست بود. زیرا این مبارزان به هیچ وجه در تحریکات ارتجاعی شرکت نداشتند. هدف او از این اعمال، تنها ایجاد تفرقه و جدائی میان نیروهای گوناگون افغانستان بود. این مسائل در آینده روشن‌تر خواهد شد. اما اینکه بعضی‌ها تغییرات اخیر در حزب دموکراتیک خلق افغانستان را کودتا می‌دانند، به نظر ما درست نیست. واقعیت از این قرار است که در داخل کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اکثریت افراد سرانجام به سیاست خائنانه امین پی بردند و تصمیم گرفتند بی‌درنگ او را بر کنار سازند. از همان زمان، طبق قرارداد دوستی متقابل میان افغانستان و شوروی، از اتحاد شوروی تقاضای کمک کردند. این کار به منظور پیشگیری از اقدامات احتمالی چین و پاکستان از خارج، و نیروهای دست‌نشانده امین از داخل، صورت گرفت. این کمک، بیشتر جنبه روحی داشت و زنده‌باشی بود برای نیروهای خرابکار ارتجاعی.

ما معتقدیم تمام اخباری که این روزها در مورد کشتار مردم افغانستان به دست ارتش شوروی پخش می‌شود، به همان میزان دروغ است که خبر بریدن پستان زنان به دستور امام خمینی. زیرا این اخبار را همان مراجع پخش می‌کنند. و تعجب ما از این است که چرا وزارت ارشاد ملی، خبرنگاران رسانه‌های گروهی کشورهای آمریکا، انگلستان و آلمان را به علت گزارش خبرهای جعلی و دروغ از ایران اخراج می‌کند، اما رادیو - تلویزیون و روزنامه‌های گوناگون ایران، به عنوان خبر، تنها مزخرفات همین رسانه‌ها را در مورد

افغانستان، تکرار می‌کنند. ما نمی‌دانیم چگونه ممکن است که یک خبرگزاری در مورد تمام اخبار مربوط به ایران دروغ بگوید، اما در مورد افغانستان، راست. این هم جزو تضادهایی است که "دیالکتیسین ها" ی دستگاه تبلیغاتی حاکم ما باید آن را روشن کنند!

### مناسبات دولت اتحاد شوروی با حفیظ‌الله امین

س: اگر حفیظ‌الله امین فرد فاسدی بود، چرا مورد تأیید اتحاد شوروی و از جمله رهبر حزب کمونیست این کشور قرار گرفت.

ج: تبریک رسمی دولت‌ها و احزاب به یکدیگر یک عمل کاملاً "رسمی و دیپلماتیک است. مثلاً" حزب کمونیست اسپانیا سیاست نادرستی دارد، اما در مناسبات میان احزاب برادر (که مورد تأیید آن نیز هستند) مانند گفتن تبریک و ارسال پیام به مناسبت‌های گوناگون، شرکت می‌جوید. میان اتحاد شوروی و چین و اتحاد شوروی و آمریکا نیز چنین روابطی وجود دارد. به مناسبت عید ملی آمریکا، تمام دولت‌های سوسیالیستی به آمریکا پیام تبریک می‌فرستند. برای شاه نیز به مناسبت چهارم آبان پیام تبریک می‌فرستادند. اینها مناسبات عادی سیاسی در سطح روابط دیپلماتیک و تشریفاتی دولت‌ها است و هیچ‌گونه محتوی طبقاتی و سیاسی ندارد و همان قدر رسمی و ظاهری و عرف است که پوزش‌خواهی لنین از کاردار سفارت آلمان، هنگامی که سفیر این کشور در مسکو به قتل رسیده بود. لنین با این پوزش‌خواهی، هرگز انقلاب اکتبر را نفی نکرد و رژیم سرمایه‌داری پروسی را در آلمان مورد تأیید قرار نداد.

اینها مناسبات صرفاً "دیپلماتیک میان کشورها است و باید در همین چارچوب به آنها نگرید. اما اگر شما به اندازه کافی دارای تجربه سیاسی باشید، وقتی به این پیام‌ها و تبریک‌ها توجه می‌کنید، درخواهید یافت که هرکدام را در کجا باید قرار داد. این پیام‌ها و تبریک‌ها گاه صرفاً در چارچوب اقدامات دیپلماتیک جای می‌گیرند، مانند پیام تبریک ملکه انگلستان یا رئیس‌جمهور آمریکا به برژنف و بالعکس. مثلاً "وقتی کارتر به

مناسبت روز انقلاب کبیر اکبر برای برژنف پیام تبریک می فرستد، آیا به این معنی است که مایل است کمونیسم جهان را بگیرد؟ مسلماً نه. پس، باید این مسائل را در چارچوب شایسته خود نگریست و دست از بهانه‌گیری بپهوده برداشت.

## تفاوت‌های تاکتیک و استراتژی حزب توده ایران و چریک‌های فدایی

س: تفاوت اساسی میان مشی و سیاست حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدائی خلق چیست؟ آیا این تفاوت استراتژیکی است یا تاکتیکی؟

ج: این تفاوت هم در استراتژی وجود دارد و هم در تاکتیک. اگر در مورد استراتژی و تاکتیک، دقیقاً "به آن بحث‌های علمی که در نشریات ما شده است توجه کنید، درخواهید یافت که ما با چریک‌ها هم در استراتژی و هم در تاکتیک، تفاوت داریم.

استراتژی چیست؟ چند عنصر در استراتژی وجود دارد که عبارت است از تشخیص هدف، تشخیص اینکه نیروهای اصلی و نیروهای ذخیره کدامند، و تعیین جهت وارد آوردن ضربه اصلی بر دشمن. اگر تنها از لحاظ هدف به مسئله نگاه کنیم - یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی و پس از آن حرکت به سوی کمونیسم - ظاهراً "بین ما و چریک‌ها اختلاف نظری به چشم نمی‌خورد. اما از جهت شناخت نیروهای اصلی و نیروهای ذخیره، هم در صحنه ملی و هم در صحنه بین‌المللی، میان ما و چریک‌ها اختلاف نظر وجود دارد. البته در دوران اخیر، با دگرگونی‌ها و تصحیحاتی که چریک‌ها در روش‌ها و ارزیابی طبقاتی و اجتماعی خود نسبت به طبقات و قشرهای انقلابی ملی جامعه ما و نیز کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کارگری، وارد کرده‌اند، از این جهت اندکی به یکدیگر نزدیک شده‌ایم. اما هنوز شناخت ما از نیروهای اصلی و نیروهای ذخیره، به ویژه نیروهای ذخیره مستقیم و غیر مستقیم، با یکدیگر تطبیق نمی‌کند. در اینکه دشمنان ما و جنبش انقلابی میهن ما کیانند، عمدتاً "توافق داریم، اما در جزئیات دقیقاً" موافق نیستیم. و اما از نظر تاکتیکی، میان ما اختلاف نظر حدی وجود دارد.

تاکتیک عبارت است از ارزیابی دقیق وضع مشخص لحظه، و اتحاد آن شیوه هائی از مبارزه که در لحظه معین به تجمع هرچه بیشتر نیروها یاری برساند، تا از ایی طریق بتوانیم جهت درست و دقیق یک عمل سیاسی را تعیین کنیم و یک گام موفقیت آمیز به پیش برداریم. ما در این زمینه، با چریک های فدائی خلق از زمین تا آسمان اختلاف داریم. در پاره ای موارد، ارزیابی های ما به کلی عکس یکدیگر است. ما معتقدیم که نتیجه کار تاکتیکی چریک ها منفی و معکوس است، یعنی در جهت دامن زدن به تفرقه میان نیروها و شکست جنبش انقلابی میهن ما است. این است اختلاف بین ما و چریک های فدائی خلق.

### درباره ماهیت طبقاتی چریک های فدائی خلق

س: یا توجه به اینکه چریک های فدائی خلق را جناح چپ دموکراسی انقلابی دانسته اید، چگونه آنها را مارکسیست - لنینیست هائی می نامید که تنها انحراف تاکتیکی دارند؟ اگر مارکسیست - لنینیست هستند، چرا آنها را جزو رادیکالیسم پرولتری نمی دانید؟

ج: ما نگفته ایم که چریک های فدائی خلق جناح چپ دموکراسی انقلابی هستند. لافل من به یاد ندارم که چنین اصطلاحی در مورد آنها به کار برده باشم. اگر این طور باشد، و مادر نشریات خود چنین چیزی نوشته باشیم، باید مراجعه کنم و ببینم. ما معتقدیم که چریک های فدائی خلق خود را مارکسیست - لنینیست و هوادار طبقه کارگر می دانند. اگر این درست باشد، می توان گفت که آنها نمایندگان ایدئولوژی طبقه کارگرند، اما اشتباه می کنند و به راه نادرست می روند. ما نمی گوئیم که چریک های فدائی خلق جناح چپ دموکراسی انقلابی هستند. خود آنها معتقدند که ترکیب طبقاتی سازمانشان در رجه اول، ترکیبی از عناصر خرده بورژوازی است. البته چریک ها می توانند به تدریج با جذب عناصر طبقه کارگر به درون خود، ماهیت طبقاتی کنونی خود را دگرگون سازند و تصحیح کنند. اما مسلماً مسئله اساسی این است که سیاست و عمل سیاسی آنها در چه جهت و در



کدام چارچوب انجام می‌گیرد. زیرا ممکن است یک گروه سیاسی خود را حزب کمونیست بنامد و اکثر افرادش را نیز کارگران تشکیل دهند، اما سیاست آن یک سیاست ضد انترناسیونالیستی، ضد خلقی و در جهت سازش با امپریالیسم باشد. مانند حزب کمونیست چین که برنامه‌اش برنامه کمونیستی است، ترکیب آن نیز مسلما" و در درجه اول عبارت است از پیشاهنگان طبقه کارگر چین، روشنفکران و گروه‌های گوناگون خرده بورژوازی، یعنی نمایندگان دهقانان که معتقد به مارکسیسم هستند. اما سیاست این حزب در شرایط کنونی، در جهت تقویت امپریالیسم، تضعیف انترناسیونالیسم پرولتری، تضعیف جنبش جهانی کارگری و جنبش‌های رهائی بخش ضد امپریالیستی سراسر جهان، عمل می‌کند. ما به عمل هر جریان سیاسی توجه داریم. ادعای یک سازمان یا حزب، هر چه می‌خواهد باشد. ما آن را به عنوان یک ادعا به حساب می‌گذاریم. وقتی کسانی می‌گویند - و معتقدیم که صادقانه می‌گویند - که مارکسیست - لنینیست هستند و می‌خواهند مارکسیسم را به این یا آن شکل پیاده کنند، ما آن را به عنوان یک ادعا می‌پذیریم. اما این عمل سیاسی آنها است که موضعگیری و ارزیابی ما را نسبت به آنها تعیین می‌کند. اگر حزبی خود را کمونیست بداند، اما در جهت ضد انقلاب قرار گیرد، ما آن را به عنوان یکی از عناصر ضد انقلاب ارزیابی می‌کنیم. حالا اسمش کمونیست یا هر چه می‌خواهد باشد. مثلا" "کومله" بسیار ساده خود را کمونیست می‌داند. بسیار هم دو آتشه است. یعنی تنها به پرچم سرخ معتقد است، با مذهب شدیداً مخالفت می‌کند و طرفدار ماتریالیسم است. اما عمل آن، عمل ضد انقلابی است. ما این گروه را یکی از عناصر ضد انقلاب در ایران می‌دانیم.

تمام تروتسکیست‌ها خود را مارکسیست می‌دانند، اما در تمام تاریخ موجودیتشان، تنها به سود امپریالیسم کار کرده‌اند و ما آن‌ها را به عنوان نیروهائی که در جهت منافع امپریالیسم عمل می‌کنند، ارزیابی می‌کنیم. همین‌طور هستند دهها گروهک از تریچه‌های پوک که مانند قارچ پشت سر هم از باتلاق آنارشیزم و اپورتونیزم چپ، با گردانندگی پشت پرده امپریالیسم سر بیرون می‌زنند.

## چرا با چریک‌های فدایی خلق بحث و مناظره نمی‌کنید.

س: آیا حزب توده ایران تا کنون سازمان چریک‌های فدائی خلق را دعوت به بحث و مناظره کرده است؟ اگر پاسخ به این سؤال مثبت است، لطفاً بگوئید چنین دعوتی چگونه انجام شده و عکس‌العمل آن چه بوده است؟

ج: ما بارها و به صورت‌های مختلف آمادگی خود را برای هر نوع بحث و مناظره هم به سازمان چریک‌های فدائی خلق، هم به سازمان مجاهدین خلق و هم به سایر نیروهای انقلابی که مدعی هواداری از توده‌های زحمتکش هستند، اظهار کرده‌ایم. حتی به نیروهای مذهبی و سیاسی که در رهبری هم هستند، پیشنهاد بحث، مذاکره و مناظره کرده‌ایم. برای اینکه به دوست سؤال‌کننده جواب دقیق‌تری داده باشم، لازم می‌دانم بگویم ما به چریک‌های فدائی خلق، به ویژه، پیشنهاد کرده‌ایم که حاضریم با آنها تبادل نظر دوستانه داشته باشیم. به آنها گفته‌ایم این تبادل نظر هم می‌تواند به شکل کاملاً علنی و در انظار عمومی باشد و هم اگر شما مایل باشید، به صورت محدودتر و پوشیده‌تر. ما به این دوستان گفته‌ایم شما به جلسات حزبی ما بیایید و ایرادات و مسائل‌تان را نسبت به همهٔ امور، از جمله حزب توده ایران مطرح کنید و از ما جواب بخواهید. اگر ترجیح می‌دهید، ما به جلسات شما می‌آئیم و در مقابل هر گروه شنونده‌ای که شما انتخاب می‌کنید به بحث و گفت‌وگو و حتی مناظره می‌نشینیم. ما اگرچه نداریم حتی در یک میتینگ عمومی، در یک اجتماع بسیار بزرگ توده‌ای که هر علاقمندی بتواند در آن شرکت کند، حرف‌پایمان را با هم در میان بگذاریم و دلایل و عقایدمان را مطرح کنیم و اختلافات سیاسی و تئوریک مان را به میان بگذاریم. ما از هر تماس و بحث و نزدیکی با چریک‌های فدائی خلق استقبال می‌کنیم. ما وقتی به حقانیت و صحت مواضع خود اعتقاد داریم، بنیادین نمی‌توانیم از هیچ بحث و رابطه زنده متقابل باکی داشته باشیم. برعکس این جور تماس‌ها و تبادل نظرها را ضروری و مثبت ارزیابی می‌کنیم. ما حتی به اعضاء

و دوستان و هواداران حزب توصیه می‌کنیم که آثار و نوشته های چریک ها و حتی تهمت نامه ها و فحش نامه های آنها را علیه ما بخوانند و قضاوت کنند . انتقادات و نظرات ما را هم در این زمینه بخوانند و این دو موضع ، این دو روش را قیاس کنند و باهم بسنجند . اما آن طور که شنیده‌ایم ، دوستان چریک ، اعضا و هواداران شان را از خواندن جراید و کتابهای ما برحذر داشته‌اند و حتی با مذاکره و بحث آنها با توده‌های ها مخالفت می‌کنند . ما این دو موضع کاملاً " مختلف را - موضع خودمان و چریک ها را می‌گویم - در معرض قضاوت شما می‌گذاریم . کدام منطقی ، مارکسیستی ، و کدام غیر علمی ، احساساتی و نامطمئن به خویش است ؟ ما می‌گوئیم کسی که به راه و روش و منطق خودش اعتقاد دارد ، کسی که حرفی برای زدن و ایده‌ای برای تبلیغ دارد ، کسی که برای خودش حقانیت تاریخی قائل است و دعوی رهبری جامعه را می‌کند ، از برخورد با آراء و عقاید و دلایل رقیب سیاسی یا مخالفان خود ، چه واهمه‌ای دارد ؟ مگر اینکه کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد یا اعتقاد دوستان به خودشان آنقدر محکم نباشد که مانع آنها از قبول پیشنهادات ما بشود . من اینجا یکبار دیگر از فرصت استفاده می‌کنم و صریحاً " می‌گویم که حزب توده ایران حاضر است با هر گروه و جریان جدی سیاسی ، در هر مورد بحث و مناظره داشته باشد ، بحث و گفت و گوئی که روشنگری و فایده‌ای برای جنبش و جامعه داشته باشد . البته این تذکر را بدهم که گروه های مائوئیست پیکار ورزمنده و مبارزو رنجبر و غیره که ما اصلاً " آنها را دمل های چرکین جنبش ، و نه جزئی از جنبش ، حساب می‌کنیم ، مخاطب دعوت ما نیستند . هم محل این بحث ها و هم تعیین موضوع آن را ما به طرف مقابل واگذار می‌کنیم .

مسائل تاریخ جامعه ما ، تاریخ نهضت ، تاریخ حزب توده ایران ، تاریخ مبارزات خلق ها و طبقه کارگر ایران ، مسائل جاری روز در سطح جامعه و در عرصه بین المللی و یاهر موضوع و مسئله دیگر می‌تواند زمینه و موضوع این گفت و گوها باشد .

در مورد سازمان مجاهدین خلق هم در رابطه با همین موضوع در اینجا چند بار سوءال شده است . رفقا ! ما به دوستان مجاهد هم پیشنهاداتی مشابه آن چه گفتیم کرده‌ایم ، اما از طرف آن ها هیچ علاقه‌ای ابراز نشده و ما هنوز جوایی دریافت نکرده‌ایم . این از یک نظر باعث تاسف است که سازمان

مجاهدین خلق حاضر است با لیبرال ها ، با اشخاصی که اسامی بعضی از آنها از سفارت آمریکا درآمده ، مراد و مداره و حتی قوم و خویشی داشته باشد ، اما حاضر نیست که برابر حزب توده ایران بنشیند و با او بحث کند . حاضر نیست با ما حتی تماس سیاسی برای تبادل نظر بگیرد . با این صراحت ، از دوستان خواهش می‌کنم به جای مراجعه به ما برای برقراری تماس و مذاکره با سازمان های سیاسی دیگر ، به آن سازمانها مراجعه کنند و جواب این امتناع و خودداری را از آنها بپرسند . البته قابل پیش بینی است که در جواب این دوستان ، بعضی از سازمان های مربوطه یک ردیف اتهام و فحش و بدویراه ردیف کنند که این حزب خائن است ، میهن فروش است ، جنایتکار است ، فلان است ، بهمان است . . . این تنها استدلالی است که بعضی از رقبا و مخالفان سیاسی ما در برابر ما می‌گذارند . اما این لجن پراکنی ها که نوعی طفره رفتن از استدلال و روبرو شدن با منطق و واقعیت است ، فقط تکرار طوطی وار صفحه کهنه ای است که بیش از سی سال است از طرف دستگاه ساواک شاه ، جارچی های رژیم ، بختیارها ، رادیوی بی . بی . سی و صدای آمریکا و همپالکی های آنها ساخته و پرداخته شده و این دوستان حتی ابتکار افزودن چند نکته تازه یا طرح دوباره آنها را به طرز تازه ای ندارند . خوب ، با این وصف ، تهمت و دشنام ، ما را کوچک نمی‌کند و از میدان به در نمی‌برد . تهمت و ناسزا ، عجز گوینده آنست ، خالی بودن چننه او را نشان می‌دهد . واقعیت از همه چیز نیرومندتر است . ما پیشنهادمان را درباره برخورد عقاید و نظراتمان در یک محیط بحث و مناظره سالم ، همیشه مطرح می‌دانیم . بعد از این چند کلمه ای که صورت حاشیه ای داشت ، به مسایل جدی بپردازیم .

## آیا سرمایه‌دار می‌تواند وارد حزب طبقه کارگر شود؟

س: آیا سرمایه‌دار می‌تواند وارد حزب طبقه کارگر شود؟ رفیق کیانوری ، لطفاً در این مورد ، اصول را توضیح دهید .

ج: حزب طبقه کارگر همیشه با این گونه مسائل به طور مشخص برخورد می‌کند ، نه قالبی و انتزاعی . آیا سرمایه‌داران می‌توانند و حق دارند که

وارد حزب طبقه کارگر شوند؟ نه! اما امک، عناصری از این طبقه با طبقات و قشرهای دیگر در کدام شرایط با چه وضعی، چگونه کمک‌هایی می‌تواند به حزب بکند، مسئله‌ای است که حزب طبقه کارگر به طور مشخص با آن برخورد می‌کند. عمدتاً سرمایه‌دار رسمی، یعنی کسی که سرمایه‌دار عادی جامعه است، نمی‌تواند در حزب طبقه کارگر عضویت داشته باشد. اما در صورتی که کمک‌های مؤثری به حزب بکند و روش او نسبت به کارگران خودش، نه روش متعارف و مرسوم در جامعه، بلکه روشی انسانی باشد، می‌توان به عنوان هوادار حزب طبقه کارگر کمک‌های او را پذیرفت. بسیاری از احزاب کمونیست بزرگ جهان، از این گونه موارد داشته‌اند. سرمایه‌دارانی بوده‌اند که به حزب بلشویک روسیه کمک می‌کرده‌اند و در این راه بخشی از سرمایه خود یا تمام آن را به حزب داده‌اند. در این زمینه، به عنوان مثال درخشان تاریخی، می‌توان از فریدریش انگلس نام برد که پسر یک سرمایه‌دار بود و خود نیز سرمایه و ثروت قابل توجهی داشت. انگلس، زندگی مارکس را تأمین می‌کرد، به کارها و فعالیت‌های انقلابی یاری فراوان می‌رساند، اما مؤسسه خود را نیز داشت و اصلاً آن را برای همین کارها نگه داشته بود. پس حزب طبقه کارگر باید با این گونه مسائل به طور مشخص برخورد کند. برخورد قشری و جامد، همواره انسان را به اعماق ورطه اشتباه درمی‌غلطانند. برخورد قالبی و انتزاعی، چیزی شبیه به قضاوت کومله است که در مورد حزب ما گفته است: حزب توده ایران حزب سرمایه‌داران است، زیرا در روزنامه‌اش نوشته است که دختران حزبی انگلتر و النگوی خود را به حزب داده‌اند. این چه حزبی است که دخترانش انگلتر و النگوی طلا دارند؟

در این زمینه، داستان بسیار شیرینی به خاطر آمد که برایتان تعریف می‌کنم. پاره‌ای از دوستان و رفقا حتماً آن را در کتاب "مارکس، انگلس و لنین در زندگی خصوصی" خوانده‌اند، ماجرا از این قرار است:

نیکلای اشمیت، اهل مسکو، که پسر صاحب یک کارخانه مبل‌سازی وابسته به دربار روسیه است، به صف انقلابیون بلشویک می‌پیوندد. این جوان پس از مرگ پدر، صاحب کارخانه مبل‌سازی می‌شود. او با کارگران صمیمیتی به هم می‌زند، با آنها دوست می‌شود و تا آنجا که در توان دارد، برای رفاه و بهبود زندگی‌شان کوشش می‌کند: ساعات کار روزانه را به ۹ ساعت کاهش می‌دهد، برایشان درمانگاه می‌سازد و کلاسهای درس تشکیل می‌دهد.

پس از پیشامدهای خونین ۹ ژانویه ۱۹۰۵، هنگامی که بلشویک‌ها خود را برای یک شورش مسلحانه آماده می‌کنند، از طریق ماکسیم گورکی برای کمیتهٔ حزبی شهر مسکو چندین هزار روبل به منظور خرید اسلحه می‌فرستد و خود او در سازمان دادن کارگاهی جهت ساختن نارنجک شرکت می‌جوید. برای کارگران کارخانه‌اش اسلحه می‌خرد و خود شخصا "طرز به کار بردن آن را به آنها می‌آموزد. کارخانه‌ء او به صورت ستاد عملیاتی مخفی جنگ در می‌آید و همین امر، شعله‌ء قیام را در آن منطقه دیرپاتر از هر جای دیگر می‌سازد. نیکلای اشمیت سرانجام پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ دستگیر می‌شود. مدتها مورد شکنجهء پلیس تزاری قرار می‌گیرد و سپس تیرباران می‌شود. زمانی که لنین و کروپسکایا در سوئیس در مهاجرت به سر می‌برند، دختری روسی به نام لیزا، از یک خانوادهء سرمایه‌دار، نزد آنها می‌آید و می‌گوید من خواهر نیکلای اشمیت هستم که در زندان محکوم به اعدام و تیرباران شده است. برادرم در آخرین دیدارش با من گفت که تمام ثروت او را برای تامین مخارج حزب بلشویک در اختیار شما بگذارم. لنین و کروپسکایا بسیار خوشحال می‌شوند و می‌گویند بسیار خوب، هرچه زودتر این کار را بکن. اما لیزا می‌گوید این ثروت اکنون نزد دایی من است که به صورت سرمایه در کارخانه‌ء او در جریان است. لنین می‌گوید نامه‌ای به او بنویس که تمام پولها را به اینجا بفرستد. لیزا نامه‌ای به دایش می‌نویسد و ضمن آن درخواست می‌کند که تمام ثروت او و برادرش را به سوئیس بفرستد، زیرا تصمیم گرفته است در آنجا زندگی کند. دایی او در جواب نامه می‌نویسد: مگر دیوانه شده‌ای که می‌خواهی پولت را از دست من در آوری؟ تو هم اکنون از هر روبل، هشتاد کوچک سود می‌بری. از این گذشته، من همراه پنج هزار روبل، هرچقدر بخواهی برایت می‌فرستم. این فکر را از سرت بیرون کن. لنین و دیگران می‌بینند که از این طریق نتوانسته‌اند به مقصود برسند. مدتی فکر می‌کنند تا راهی پیدا کنند. چاپ روزنامه هم محتاج پول بوده است. و آنها از این بابت سخت در مضیقه بوده‌اند. سرانجام راه حلی به فکر لنین می‌رسد: اینکه سرمایه‌داران روسی علاقهء شدیدی به وصلت با اشراف دارند. زیرا از این طریق می‌توانند وارد اشرافیت و دربار شوند. این برای آنها افتخار بزرگی است. لنین با لبخند ویژهء خود می‌گوید: دوستان! باید یک جوان اشرافی بلشویک پیدا کنیم!

به این ترتیب، نامه‌ای به کمیتهٔ حزبی مسکو می‌نویسند که چنین کسی را پیدا کنند و به سوئیس بفرستند. چیزی نمی‌گذرد که یک پرنس اشرافی کمونیست به سوئیس وارد می‌شود - این را باید توجه داشت که در جریان مبارزهٔ انقلابی، نمایندگان همهٔ طبقات و قشرها شرکت می‌کنند. این پرنس نیز در شمار عناصر استثنائی و کمیابی بود که با بریدن از طبقهٔ خود به انقلاب پیوسته و به صورت یک انقلابی حرفه‌ای در آمده بود - خلاصه، یک عروسی قلبی ترتیب می‌دهند، کارت دعوت به این طرف و آن طرف می‌فرستند و همهٔ تشریفات لازم را به طور تمام رسمی به عمل می‌آورند. در حالی که هم لیزا و هم آن جوان اشرافی بلشویک، هریک برای خود نامزد دیگری داشتند!

پس از این صحنه سازی‌ها، لیزا به دای خود نامه ای می‌نویسد که من با پرنس فلان ازدواج کرده‌ام و اکنون می‌خواهیم با یکدیگر در اینجا زندگی کنیم. پیداست که باید خانه‌ای بزرگ و زیبا بخریم و زندگی باشکوه و مجللی برای خود ترتیب دهیم. خواهش می‌کنم سرمایهٔ من و برادرم را برایم بفرست.

دای، این بار توی دام می‌افتد. و سرانجام تمام پول‌ها را برای لیزا می‌فرستد. بعد، در اراء پرداخت مقداری پول به سازمان عالی کلیسایی، این ازدواج ساختگی را فسخ می‌کند.

به این ترتیب، سرمایهٔ اشمیت تماما "به حزب بلشویک داده می‌شود. بلشویک‌ها، از این محل موفق می‌شوند چندین چاپخانه ایجاد کنند و تعدادی از آنها برای کار مخفی، به روسیه باز گردند.

لیزا و جوان اشرافی، بعدها هریک با نامزد خود ازدواج می‌کنند، و پس از انقلاب، به میهن خود، کشور شوراها، باز می‌گردند. در این هنگام، لیزا دارای شوهر و پنج کودک است. لنین و کروپسکا یا در فکر این هستند که برای آنها جای راحت و خوبی پیدا کنند. این خانوادهٔ هفت نفری، سرانجام در منزل مسکونی کوچکی واقع در کرملین مستقر می‌شوند. اما محبت لنین نسبت به خانوادهٔ لیزا به همین جا خاتمه نمی‌یابد. شورای کمیسرهای خلق، تصمیم زیر را اتخاذ می‌کند:

"به مناسبت خدمات رفیق لیزاوتا اشمیت به انقلاب، یک حقوق مستمری برای او در نظر گرفته می‌شود."

پس می بینید که برای انقلاب، خیلی کارها می توان کرد: هرکاری که به سود انقلاب و به سود خلق باشد.

اکنون، شما این ماجرا را مقایسه کنید با اینکه دختران حزب ما انگشتر و انگوی عروسی خود را برای کمک به ساختمان خانه حزب، به حزب خود می دهند و ببینید که این دو مورد، چقدر در اندازه هایشان با یکدیگر تفاوت دارند. تازه، به خاطر همین، ما را متهم می کنند که سرمایه دار شده ایم. چرا؟ برای اینکه دختران ما آنقدر شهامت داشته اند که زینت آلات عروسی خود را به عنوان کمک به حزب خود بدهند. زهی احترام برای این دختران انقلابی با گذشت.

### حزب کمونیست ایتالیا کارخانه دارد؟

س: آیا درست است که حزب کمونیست ایتالیا صاحب چند کارخانه است؟

ج: البته من در این زمینه اطلاعی ندارم. اگر این رفیق اطلاعی دارد، خوب است که آن را در اختیار ما نیز بگذارد. اما، اصل این مسئله که حزب طبقه کارگر برای تامین هزینه مبارزه انقلابی ناگزیر است در کشور خود کارهای اقتصادی انجام بدهد، اصلی است که تمام احزاب کمونیست جهان آن را می پذیرند. این را کسی نمی تواند نفی کند. زیرا اگر حزب طبقه کارگر چنین کاری انجام دهد، نتیجه اش استثمار کارگران به سود سرمایه داران نیست. به عکس، کمکی است به طبقه کارگر و پیشرفت سیاست این طبقه.

به این ترتیب، محتوای این عمل اقتصادی، به هیچ وجه با محتوای عمل اقتصادی یک سرمایه دار که طبقه کارگر را به منظور سود شخصی و سرمایه اندوزی استثمار می کند، منطبق نیست.



## سیاست انتخاباتی ما بر محور جبهه متحد خلق

س: حزب توده ایران در انتخابات مجلس شورا به اعضاء و هواداران خود توصیه کرده است که به گروهی از شخصیت های سیاسی و مذهبی وابسته به سازمان ها و گروه های مختلف سیاسی و مذهبی رای بدهند. در لیست انتخاباتی حزب اسامی افرادی به چشم می خورد که هرکدامشان از یک جریان یا سازمان سیاسی و مذهبی گلچین شده اند. با توجه به این همه تنوع و اختلاف که بین این کاندیداها وجود دارد، با توجه به عقاید متفاوت و سازمان های کاملاً مختلف این افراد، چه انگیزه و معیاری در انتخاب این کاندیداها و حمایت از آنها مورد نظر حزب بوده است؟

ج: سیاست ما در انتخابات، یعنی جانبداری ما از بعضی کاندیداهاى احزاب و جناح های دیگر تابع همان سیاست عمومی است که برای تشکیل جبهه متحد خلق دنبال می کنیم. ما بارها گفته ایم و در عمل هم ثابت کرده ایم که در نزدیکی و اتحاد با همه سازمان ها و شخصیت هایی که خطوط کلی و جهت اصلی حرکت و فعالیت آنها مبارزه با امپریالیسم، مبارزه برای دموکراسی و آزادی، مبارزه در راه تغییرات بنیادی به سود کارگران و دهقانان و پیشه وران و دیگر زحمتکشان است، در چارچوب تشکل و جبهه های که ما اسمش را "جبهه متحد خلق" گذاشته ایم، از هیچ کوششی فروگذار نمی کنیم. البته نیازی به تکرار ندارد که شرکت کنندگان در این جبهه هیچ لازم نیست در همان مواضعی باشند که حزب توده ایران هست. برعکس، تنوع و تفاوت در موضعگیری های سیاسی، ایدئولوژیک و اختلاف در پاره ای از برداشت های اجتماعی اجتناب ناپذیر است. شرکت کنندگان در جبهه متحد خلق نمایندگان طبقات و گروه ها و قشرهای مختلف اجتماعی هستند و پر واضح است حتی آنهایی که خود را نمایندگان یک طبقه اجتماعی می دانند، اغلب موضعگیری های سیاسی گوناگون دارند، تا چه رسد به چنین طیف وسیع و متنوعی. در ضمن شرط شرکت در جبهه هم این نیست که شرکت کنندگان آن از آراء و عقاید و مشرب های خود صرف نظر کنند و در راه پیشبرد آن

تلاش نکنند. ما روی نقاط مشترک و هدف های مبرم انقلاب، جبهه را تشکیل می دهیم و نقاط مشترک هم همان اصولی است که قبلاً" شرح دادم.

جبهه های که به این ترتیب به وجود بیاید، یعنی بخواند پاسخگوی یکی از مبرم ترین و حیاتی ترین ضرورت های انقلاب ما در این لحظه باشد، یک نیروی سیاسی فعال است که بزرگترین تکیه گاه انقلاب و اهرمی است که آن را به جلو پیش می برد. نقاط مشترک و هدف های مشترک که هدف های اصلی انقلاب هم هست، اختلافات فرعی و جزئی تر را تحت الشعاع قرار می دهد.

اختلاف احتمالی افراد با حزب ما و بی مهری آنها تأثیری در حمایت ما از آنها در انتخابات ندارد. براساس این سیاست عمومی، در انتخابات مجلس شورای ملی، ما روی نامزدهای مختلف مطالعه کردیم تا در میان شخصیت ها و جریان های سیاسی مختلف، حائزین شرایط همکاری و عضویت در جبهه متحد خلق را انتخاب کنیم و به آنها رای بدهیم. این یک وحدت اراده در عمل بود. در نتیجه بررسی های خود به این نتیجه رسیدیم که از بین مجموع چهارصد و اندی کاندیدا که معرفی شده اند، علاوه بر ۱۴ کاندیدای خودمان، چهارده پانزده نامزد انتخاباتی دیگر از گروه ها و احزاب و سازمان های مختلف به منظور ما نزدیک ترند. حزب توده ایران در اجرای مشی وحدت طلبانه خود، رای دادن به این نامزدها را قدمی در راه برقراری تفاهم و همکاری و اتحاد عمل با نیروهای گوناگون خلق تلقی می کند. ما روی هریک از کاندیداهائی که تصمیم به حمایت انتخاباتی از آنها گرفتیم، فکر کردیم، مطالعه کردیم، موضع گیری سیاسی او را در حدود اطلاعاتی که داشتیم، سنجیدیم، به میارزه او در گذشته، سوابق زندان، مقاومت او در برابر رژیم ساقط شده شاه، مناسباتش با دیگر نیروهای مترقی، توجه کردیم و بعد تصمیم خودمان را گرفتیم. خوب، با این تفضیل ما مدعی نیستیم در طیف وسیع کاندیداهای نمایندگی مجلس چهره هائی برجسته تر و بهتر از آنچه ما انتخاب کرده ایم، وجود ندارد. چه بسا کاندیداهائی که از این جهت یا آن جهت، شخصیت ممتازتری از کاندیداهای مورد حمایت ما داشته باشند، اما در انتخاب ما، یک اصل دیگر هم دخالت داشت. کوشش ما بر این بود که طیف معینی را در نظر بگیریم که گروه های هرچه گسترده تر را در برداشته باشند. در این طیف وسیع روی خط کلی حرکت سیاسی این گروه ها دقت کردیم. باز تکرار می کنم که ممکن است ایراد و خدشه ای در انتخاب ما وجود

داشته باشد ، اما رویهمرفته معتقدیم که این سیاست و این انتخاب ، درست و به نفع انقلاب و در جهت تقویت زمینه های تشکیل جبهه متحد خلق در عمل بوده است .

## پشتیبانی از خط امام یا پیروی از آن؟

س: گفته و شنیده می شود - وحتی در یکی از پوستره های تبلیغاتی نامزدهای نمایندگی حزب توده برای مجلس شورای ملی نوشته شده است - که حزب توده ایران از خط امام پیروی می کند . آیا یک حزب که جهان بینی خود را ماتریالیسم دیالکتیک اعلام کرده ، می تواند پیرو خط امام باشد ؟

ج: حزب توده ایران از خط امام پیروی نمی کند ، پشتیبانی می کند . بین پیروی و پشتیبانی تفاوت اساسی و ماهوی است . ما درباره جانبداری خود از آن اصول و سیاستی که حزب ما به عنوان خط امام خمینی درک کرده است ، توضیحات کافی داده ایم و مقالات زیادی در روشنگری این مطلب نوشته ایم . ما وجوه اساسی خط امام را که در راس آنها خصلت خلقی یعنی حمایت از مستضعفان و پابرنه ها و تامین حقوق آنها و مبارزه با امپریالیسم برای کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و نظامی است ، بارها و بارها تشریح کرده ایم . خوب ، چنین خط و سیاست و رویه ای ، نکات مشترک و مهم زیادی با اصول برنامه ای حزب ما دارد و در ضمن این خط و سیاست همان محتوایی است که انقلاب ملی و دموکراتیک ایران دارد . اگر احیانا " جایی به جای کلمه پشتیبانی و جانبداری از خط مرفقی امام گفته یا نوشته شده که ما از این خط پیروی می کنیم ، این کلمه دقیق نیست . اعلامیه ها و اسناد و مقالات حزبی ما دقیقاً " موضعگیری ما را در این مورد روشن می کند .

## دورنمای مبارزه نیروهای اجتماعی در ایران

س: آیا رهبری انقلاب همچنان در دست امام و جناح طرفدار اوست، یا اینکه جناح راست دمکرات های انقلابی می روند تا رهبری را به دست گیرند. اگر این جناح کفه سنگین ترازوی انقلاب را به خود اختصاص دهند، آیا به دامن لیبرالیسم نمی غلتند؟ اصولاً شما دورنمای مبارزه طبقاتی را در درون حاکمیت سیاسی چگونه می بینید؟ آیا مبارزه "که برکه" در حال تثبیت شدن به نفع یکی از جناح ها نیست؟

ج: مسئله "که برکه" یعنی مبارزه قشرها و طبقات مختلف بر سر قصبه کردن دستگاه دولتی در درون حاکمیت سیاسی به این زودی ها خاتمه پیدا نمی کند. حتی اگر جناح چپ دموکرات های انقلابی موفق شوند حاکمیت سیاسی را به دست آورند، باز مسئلهء مبارزه بین گرایش های مختلف به اشکال گوناگون ادامه خواهد یافت و در زمینه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به نحوی خود را بروز می دهد. امپریالیسم هیچ وقت بیکار نخواهد نشست. امپریالیسم دائماً "کوشش خواهد کرد پوست عوض کند، شیوه هایش را تغییر دهد، عواملش را جا به جا کند و نیروهای جدیدی را که تجهیز کرده است به میدان بفرستد. اینست که ما حالا حالاها مبارزه انقلابی را طبیعی و اجتناب ناپذیر می دانیم. اینکه سرنوشت این مبارزه به کجا می کشد، هنوز زود است که حرف آخر را در این باره بزنیم. به طور کلی ما عقیده داریم که خط امام خمینی عامل مهمی در این مبارزه بسیار حساس و تعیین کننده است. اما برای اظهار نظر دقیق تر باید صبر کرد تا مجلس تشکیل شود و پس از تشکیل، جناح بندی های آن معلوم گردد. صف آرائی و ترکیب نیروها در مجلس تا حد زیادی دورنمای انقلاب را روشن می کند. همه آن نیروها و شخصیت هایی که اکنون خود را هوادار خط امام معرفی می کنند، در مجلس نشان خواهند داد در عمل تاچه اندازه در ادعای خود صادق اند. منظور اینست که ارزیابی شخصیت ها و نیروهای مختلف اجتماعی تا حد زیادی بستگی به موضعگیری عملی و اقدام آنها دارد. حرف و شعار و وعده کافی

نیست. به همین جهت باید برای قضاوت و ارزیابی نهایی منتظر بود باید دید نتیجه انتخابات چه از آب در می‌آید؟

پیش بینی علمی باید زمینه‌ها و مایه‌های عملی لازم را داشته باشد تا مقرون به واقعیت شود. وگرنه غیبگوئی از روی رمل و اسطرلاب می‌شود. آنچه پیشگوئی آن از هم اکنون امکان دارد اینست که بورژوازی لیبرال سلاح را زمین نخواهد گذاشت. با وجود آنکه بسیاری از عوامل لیبرال افشا شده‌اند، با وجود آنکه حیثیت طرفداران این خط و نمایندگان آن به مقدار زیادی بر باد رفته است، هنوز مناصب و مواضع محکمی را در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی در اختیار دارند. علاوه بر لیبرال‌ها، جناح راست دموکراسی انقلابی هم نیرومند است. در عین حال اعتقاد ما اینست که مشکلات عمیق اجتماعی و مسائل بسیار غامض و انبوه جامعه ما نه با سیاست بورژوازی لیبرال و نه با سیاست جناح راست دموکراسی انقلابی قابل حل نیست. مردم و نیروهای عمیقاً ملی هم از چنین جناح‌هایی حمایت و پشتیبانی نخواهند کرد.

در این میان وظیفه ما و همه نیروهای انقلابی اینست که سیاستی در پیش بگیریم، تاکتیک‌هایی را انتخاب کنیم که خصلت نیم بند جناح راست دموکراسی انقلابی و رفرمیسم بی‌عاقبت لیبرال‌ها که سرانجام آن ملحق شدن به بازار جهانی سرمایه امپریالیستی و ادغام در آن است، در برابر مردم بیشتر افشاء و در عرصه‌های اجتماعی تضعیف شود. این کار انقلابی، مهارت و دقت نظر لازم دارد. انزوای نیروهای سازشکار، طرف دیگرش کمک کردن به جناح‌های انقلابی‌تر است تا دموکرات‌های انقلابی در رهبری سیاسی و اقتصادی بتوانند به طور مؤثرتری در روند جامعه و انقلاب نفوذ کنند و آن را گسترش دهند. سیاست عمومی حزب ما مدتهاست که بر این محور سیر می‌کند و با تشکیل مجلس ادامه این سیاست، با اشکال مناسب روز ادامه خواهد یافت.

## نظر حزب توده ایران درباره افشاگری‌های چریک‌های فدایی

س: نظر شما درباره افشاگری‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق در مورد لیبرال‌ها چیست؟ آیا آنها را تأیید می‌کنید؟

ج: در این مورد، باید همان جمله همیشه خودمان را خطاب به چریک های فدائی خلق تکرار کنیم که: "رفقا! دیر آمدید، اما خوش آمدید!" واقعیت این است که رفقای چریک ما طبق معمول دیر آمده اند و می خواهند تاخیر خود را با سروصدا و هیاهوی بسیار جبران کنند. البته همچنانکه گفتم، خوش آمدند. اما این را هم باید در نظر داشت که کار مهمی انجام نداده اند. مثلاً "در مورد آقای مقدم مراغهای، در افشاگری های پیش از آنها، تمام مسائل روشن شده بود. پس از آن افشاگری ها، آمدن و گفتن اینکه: "بله، مقدم مراغهای همان مقدم مراغهای است و خائن است"، در حقیقت هیچ چیز به افشاگری های پیشین نمی افزاید.

خوب بود دوستان چریک، این مطالب را پیش از این جریانات، یعنی در دوره ای برملا می ساختند که با تمام قوا به حزب توده ایران حمله می کردند که: چرا از خمینی پشتیبانی می کنید؟ شما به دنبال فاشیسم افتاده اید. باید دولت بازرگان را تقویت کرد و برای تحقق این امر، کمیته ها و سپاه پاسداران را منحل ساخت و در جهت تحکیم دولت قانونی کوشش کرد. کاش آن روز که از مقدم مراغهای، وجهه دموکراتیک و بازرگان پشتیبانی می کردند، به یاد این افشاگری ها می افتادند. البته ما از اینکه سازمان چریک های فدائی خلق ایران در این مرحله تدریجاً به سوی یک شناخت درست گام بر می دارد، خوشحالیم. اما با این همه، به نظر ما کارهایشان بسیار نیم بند است و در روش آنها دو ضعف اساسی وجود دارد. یکی اینکه هنوز جرات نکرده اند با یک انتقاد از خود جدی نسبت به روش یک سال گذشته سازمان برخورد کنند. یک سازمان سیاسی، باید هر زمان که به اشتباه موضعگیری خود پی میبرد و به نتیجه تازه ای دست می یابد، صادقانه اعلام کند که روش گذشته اش اشتباه بوده است. زیرا پنهانی که نمی توان مسئله را حل کرد. ضعف دیگر آنها در این است که آنچه را نیز که امروز انجام می دهند، کاملاً "نیم بند است".

آنچه آنها را واداشته است که از لحاظ ظاهری در سیاست خود تغییراتی به وجود آورند، همان ضربات سخت شلاق تجربه زندگی در یک سال گذشته است. آنها سرانجام دریافته اند راه نادرستی که در پیش گرفته بودند، آنها را به باتلاقی افکنده است که روز به روز در آن فروتر می روند. این همان باتلاق دنباله روی از چپ نماها و راست گرایان دموکرات نما است.

جناح نستنا" عاقل تر چریک، های فدائی خلق، سرانجام به این حقیقت پی برد که به هر نحوی شده است باید خود را از این باتلاق بیرون بکشد. اما به نظر ما، این حرکت هنوز قاطع نیست و تمام موضعگیری های آنها در شماره های ۴۰ و ۴۱ روزنامه کار، نیم بنداست. حتی در یکی از شماره های آن، تضادهای جدیدی در جهات گوناگون دیده می شود. در ضمیمه کار شماره ۴۰، در یکی از افشاگری ها سندی است که نشان می دهد امپریالیسم آمریکا حزب توده، ایران را سرسخت ترین دشمن خود می داند که لایذ رفاقیه آن توجه کرده اند. در این سند، از قول "پرشت" جاسوس آمریکائی آمده است: "... بسیاری از گروه های سیاسی هستند که با هم در حال رقابت هستند، ولی ما با همه آنها نظر خوب داریم که هرکدام موفق شوند از موفقیت آنها استقبال می کنیم. البته اگر روزی برسد که ببینیم حزب توده تحت حمایت شوروی با گروه دیگری که مستقل است در مبارزه قرار گرفته اند، ما از دوستان خود حمایت خواهیم کرد." \*

توجه می کنید؟ امپریالیسم آمریکا از موفقیت هریک از گروه های سیاسی، غیر از حزب توده ایران، استقبال می کند و با همه آنها نظر خوب دارد. اما اگر روزی حزب توده ایران با هریک از این سازمانهای "مستقل" درگیر شود، آمریکا از دوستان خود علیه حزب توده ایران حمایت می کند!

البته در میان این اسناد، سند دیگری نیز هست که چریک ها پیدا کرده اند، اما آن را افشا نکرده اند. به نظر ما، درباره این کار آنها می توان گفت جوانمردانه نیست. زیرا زمانی که سندی حکم می کند که یک حزب عمیقاً "ضد امپریالیست است و امپریالیسم آمریکا آن را بزرگترین دشمن خود می داند، اگر این دوستان نیز ضد امپریالیست و دشمن امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا باشند، ضرورت بسیار دارد که آن را افشا و منتشر کنند. اما سازمان چریک های فدائی خلق ایران از افشای این سند خودداری کرده و آن را منتشر نساخته است. البته این موضوع سرانجام فاش خواهد شد. زیرا هیچ چیز را نمی توان برای همیشه پنهان نگاه داشت. اما همین حقیقت باید به سازمان چریک های فدائی خلق و تمام "پیشگامان" خلق و هواداران این سازمان، این درس بزرگ را بدهد که اگر حزب توده ایران

طبق آنچه که آنها سالها گفته‌اند و امروز نیز می‌گویند، حزبی سازشکار و فرصت طلب است، قاعدتا "می‌بایست از تمام این انقلابیون به آمریکا نزدیک تر باشد و امپریالیسم آمریکا باید این حزب فرصت طلب و سازشکار را دوست و تکیه گاه خود بداند! پس چگونه است که امپریالیسم آمریکا به همه این "انقلابیون چهارآتشه" به عنوان هواداران و متحدین بالقوه خود می‌نگرد، اما حزب توده ایران را دشمن آشتی ناپذیر خود می‌داند؟

به اعتقاد من، این سیلی فوق العاده دردناکی است بر گونه تمام عناصر و نیروهائی که سالها است به حزب ما لجن پراکنی می‌کنند و هنوز هم دست بردار نیستند. چریک های فدائی خلق جرات و شهامت آن را نداشتند که این مطلب را با تیترا درشت در بالای صفحه روزنامه خود بنویسند. زیرا برای این کار، شهامت انقلابی لازم است، نه هیاهو، سروصدا و پرگوئی انقلابی. لازم بود تمام کسانی که طی این سالها به حزب ما تهمت زده‌اند و نسبت به آن اهانت روا داشته‌اند، سرخود را به زیر افکنند، شرم کنند و بکوشند به خاطر این همه افتراهایی که به ما زده‌اند، چهره خود را بیوشانند.

"هیچ دستی، از دست حقیقت بلندتر نیست" \*

هرقدر دود، غبار و ابر در برابر آن قرار دهند، و سعی کنند آن را پنهان دارند، سرانجام آفتاب بیرون خواهد آمد و تابیدن خواهد گرفت. این را تاریخ بارها نشان داده است. در میان این جدالها، دعواها و سرو صداها، سرانجام روشن شد که امپریالیسم آمریکا تنها دو جریان را دشمن آشتی ناپذیر خود می‌داند: یکی جریان هواداران راستین و پیگیر امام خمینی که به هیچ وجه حاضر به سازش با آن نیست و با تمام نیرو در برابر آن ایستاده است، و دیگری - در میان تمام سازمانها و احزاب دیگر - تنها حزب توده ایران است. این واقعیت تاریخی زمان ما است که امپریالیسم آمریکا بسیاری از نیروهائی را که به نام های گوناگون، از اسلامی گرفته تا کمونیست، از چپ گرفته تا راست، و از احزاب دواشکوبه گرفته تا سه اشکوبه و چهار اشکوبه، همه را یا پوزخند می‌نگرد و روی آنها به عنوان نیروهای بالقوه و هوادار خود حساب می‌کند. و در این میان، تنها دو نیرو را دشمن مطلق و

---

\* جمله‌ای است از رفیق شهید، هوشنگ تیزابی.



آشتی ناپذیر خود می‌داند؛ یکی خمینی و هواداران راستین، صادق و انقلابی او، و دیگری حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران، که با موضعگیری دقیق و مارکسیستی خود، تاریخ را درک کرده و دشمن اصلی خلق خود را به درستی شناخته است، خود را با تمام نیرو در برابر این نیرو، در برابر این دشمن تجهیز کرده، در این نبرد تاریخی همراهان و یاران خود، یعنی اکثریت مردم زحمتکش ایران را که اعتقادات مذهبی نیز دارند و خط خمینی را دنبال می‌کنند عمیقاً " و به درستی تشخیص داده، جبهه خود را با آنها مشخص کرده و این سمتگیری اصولی خود را بدون تزلزل ادامه می‌دهد. درستی این سمتگیری هرروز روشن تر، و بازتاب آن در ایران و جهان هرروز گسترده تر می‌شود.

بدون شک، دوستان ما پیامی را که از سوی جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین برای حزب ما فرستاده شده است، در روزنامه مردم خوانده‌اند. رفقا! می‌بینید که انقلابیون سایر کشورها با چه احترامی به انقلاب ما و حزب ما برخورد می‌کنند. این نمونه آن واقعیتی است که سیاست حزب ما توانسته است در جامعه احاد کند.

## چرا حزب توده ایران به حبیبی رأی داد

س: چرا حزب توده ایران در میان کاندیداهای ریاست جمهوری به آقای حسن حبیبی رأی داده است؟

ج: سیاست ما در مورد انتخابات ریاست جمهوری کاملاً " روشن است. چنانکه قبلاً" نیز گفته‌ام، حزب ما پیش از هر حزب و سازمان دیگری برنامه خود را برای انتخابات ریاست جمهوری در روزنامه، یا طی اعلامیه‌های خود منتشر کرده است. ما در این اعلامیه گفته‌ایم که حزب ما به علل معینی که ناشی از مصوبات قانون اساسی است، از معرفی کاندیدای مستقل صرف نظر کرده است. در این اعلامیه، همچنین آمده است که برای اینکه بتوانیم در جهت اتحاد نیروها در جبهه متحد خلق و نیز تقویت خط ضد امپریالیستی امام خمینی عمل کنیم، به کاندیدائی رأی خواهیم داد که از همه به خط امام

خمینی و آنچه ما از آن درک می‌کنیم، نزدیک تر باشد. ما برنامه‌ی پیشنهادی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری ارائه کرده‌ایم.

این، موضعگیری اساسی و اصولی ما در انتخابات است. مسئله‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که این کاندیداها، کاندیداهای ما نیستند و گرایش‌های سیاسی و اجتماعی گوناگونی دارند. پس ما باید در برابر آنها سیاستی رایج بگیریم که هم اصل یاد شده در بالا رارعايت کرده باشیم، و هم اینکه بتوانیم در انتخابات اثر بگذاریم. یعنی از انتخاب شدن کاندیداهائی که جدا از خط امام هستند، جلوگیری کنیم. تا هنگامی که سه تن از کاندیداها، یعنی بنی‌صدر، مدنی و جلال‌الدین فارسی شانس زیادی برای انتخاب شدن داشتند، مسئله‌ی انتخاب برای ما بسیار دشوار بود. زیرا به نظر ما، این هرسه کاندیدا، از آنچه که ما به عنوان "حداقل انطباق با خط امام" در نظر داشتیم، کم و بیش دور بودند. اما پس از اینکه جلال‌الدین فارسی کنار گذاشته شد و دکتر حبیبی در کنار دو کاندیدی اول که از دیگران شانس بیشتری برای انتخاب شدن داشتند، قرار گرفت، این اختلاف سنجش برای ما پیش آمد.

اطلاعاتی که ما درباره‌ی زندگی گذشته، شیوه‌ی عمل و طرز تفکر دکتر حبیبی داشتیم، وبه ویژه برنامه‌ی سیاسی او، ما را بر آن داشت که در مقایسه با دو کاندیدی دیگر، یعنی مدنی و بنی‌صدر، در او جنبه‌های مثبت تری ببینیم. چند امکان برای ما وجود داشت. یکی اینکه اصولاً "به هیچ کاندیدی رای ندهیم، که این به طور کلی با سیاست ما که گفته بودیم در انتخابات فعالانه شرکت خواهیم کرد، مغایر بود. زیرا ما بارها گفته‌ایم به هر کس که سیاستش به برنامه‌ی ما و خط امام نزدیک تر باشد، رای خواهیم داد. دیگر اینکه به هیچ یک از کاندیداهائی که شانس موفقیت دارند رای ندهیم و کاندیدی دیگری برگزینیم که شانس پیروزی ندارد. البته ما نیز می‌توانستیم موضعی اتخاذ کنیم که تنها خود را راضی کرده باشیم. امام مسلم است که در این صورت، نمی‌توانستیم در جریان سیاست هیچ گونه تأثیری به جای بگذاریم. یعنی اگر چنین می‌کردیم، در واقع به تقویت کاندیداهائی منجر می‌شد که از خط امام و محتوای برنامه‌ی پیشنهادی ما دورتر بودند و برای تبلیغات به سود خود، از حمایت قشرهای معینی برخوردار بودند و شانس بیشتری برای انتخاب شدن داشتند.

ما به این نتیجه رسیدیم که چون کاندیداهای دورتر از خط امام دارای آراء ثابتی هستند، اگر ما نیز آراء خود را میان کاندیداهای دیگری که هریک در زمینه‌ای نسبت به دیگری برتری دارد تقسیم کنیم، شانس انتخاب گروه اول را بیشتر کرده‌ایم. آرائی که به مدنی و بنی صدر داده می‌شود، تقریباً ثابت است، و مشخص است که چه اقشاری از جامعه به آنها رای می‌دهند. این امر، از آگهی‌های دو صفحه‌ای روزنامه، اطلاعات و کیهان که حتماً صدها هزار تومان خرج برداشته است، پیدا است. باید دید که این پولها چگونه و توسط چه کسانی تامین می‌گردد.

پس ما در نتیجه این تحلیل منطقی بود که تصمیم گرفتیم با رای خود از تقویت و تحکیم جهت‌های نادرست‌تر و ناسالم‌تر انتخابات جلوگیری کنیم. و برخلاف نظر یکی از سوءال‌کنندگان، ما در این زمینه چشم به راه اعلام مواضع روحانیت قم نبودیم. زیرا حوزه علمیه قم سهار، سه کاندیدای متفاوت را به عنوان کاندیدای خود معرفی کرد. البته، بارسوم نظر آنها با نظر ما یکی شد. اما حقیقت این است که ما پیش از اظهار نظر آنها تصمیم به پشتیبانی از آقای حبیبی گرفته بودیم و اعلامیه ما پیش از این اظهار نظر تهیه شده بود. و ما تنها در آخرین لحظات، خیر پشتیبانی روحانیت قم را سیر در روزنامه ارگان مرکزی حزب گجانیدیم.

همچنانکه گفتیم، برای ما نیز آسان بود که کاندیدای مستقلی معرفی کنیم، با علم به اینکه بدون تردید، مانند کاندیدای سازمان مجاهدین خلق رد می‌شد. کاندیدای آنها را به این دلیل رد کردیم که در رفراندوم قانون اساسی جمهوری اسلامی شرکت نکرده بودند. البته این کار، بعضی رد کردن کاندیدای سازمان مجاهدین خلق، سهانه‌ای منطقی داشت، زیرا نمی‌شود کسی که خود را برای ریاست جمهوری کاندیدا می‌کند، مخالف قانون اساسی باشد. و اصولاً "اساسی ترس و طعنه، رئیس جمهور، حفاظت از قانون اساسی است."

ما پس از اعلام مصمم سازمان مجاهدین خلق می‌توانستیم شرکت نکردن در رفراندوم قانون اساسی، بی‌درک به اس دوسان یادآوری کردیم که در این کار نافع وجود دارد و گفتم که به عقیده ما اسناہ بسیار بررگی است و برای آنها سناح ساکواراری در سی خواهد داشت - اسناد مربوط به اس مسئلد موجود است و ما بر آن بکنه می‌کنیم - اما ما سناقه دوسان مجاهد سناخ

غیر دوستانه‌ای به ما دادند، و امروز می‌بینید که در نتیجه این اشتباه، وضعی برای خود پیش آورده‌اند که حمله به مراکز و آتش‌زدن دفاترشان یکی از آثار آنست.

پس می‌بینید که راضی کردن خود، کار سیاسی نیست. وگرنه مسلماً "حزب مانیز می‌توانست برای خود کاندیدائی معرفی کند، و اعضاء و هواداران و دوستان حزب بروند به او رای بدهند و آرایشان هم خوانده نشود. مانیز خوشحال باشیم که وظیفه "تاریخی" خود را انجام داده‌ایم. یعنی در برابر آینه بایستیم و بر خود ببالیم که چه کار مهمی انجام داده‌ایم، در حالی که کار ما اصلاً" و ابتدا" یک کار سیاسی نبوده است. اما عمل حزب توده ایران، یک عمل سیاسی است. زیرا با تقویت جریانی که دارای جنبه‌های مثبت تری است، در جهت خنثی کردن یک جریان منفی تر عمل می‌کند. شاید دوستان برنامه آقای حبیبی را که بخشی از آن، دیشب از رادیو تلویزیون پخش شده شنیده باشند و یا متن چاپ شده آن را خوانده باشند. خوب، این برنامه از برنامه تمام کاندیداهای دیگر ریاست جمهوری جامع تر و دارای جنبه‌های مثبت تری است. البته مانند برنامه حزب توده ایران یا مثلاً" سازمان مجاهدین خلق ایران نیست. اما همچنانکه گفتم، محتوای مثبتی دارد و مهم تر از همه اینکه خود راسبیت به خط اساسی ضد امپریالیستی و خلقی امام کاملاً" متعهد می‌داند. در حالی که برنامه هیچ یک از کاندیداهای دیگر چنین ویژگی صریحی ندارد. البته، چنانکه در اعلامیه حزب گفته‌ایم، ما در امر انتخاب کاندیدا برای ریاست جمهوری به دو جهت مهم توجه داشته‌ایم. یکی اینکه سیاست کاندیدای برگزیده ما بیش از دیگران به برنامه حزب توده ایران نزدیک باشد و دیگر اینکه در مسیر اتحاد همه نیروها با هواداران خط امام خمینی عمل کند. اگر ما تنها به جهت اول توجه داشتیم، اگر هم خود کاندیدائی معرفی نمی‌کردیم، شاید کس دیگری را برمی‌گزیدیم. به همین سبب نیز در میان تمام کاندیداها، چهارتن را که به نظر ما بیش از دیگران به خط امام نزدیک بودند- فروهر، سامی، مکرری و حبیبی - برگزیدیم. اما چون جهت دوم برای ما مهم تر بود، ترجیح دادیم پیشنهاد کنیم که سه تن از آنان به سود یکی کنار روند و به این ترتیب، انتخابات ریاست جمهوری را به مبارزه‌ای برای تحکیم اتحاد و وحدت میان نیروهائی که در این لحظه حساس تاریخی در برابر امپریالیسم قرار گرفته‌اند،

تبدیل کنیم. من تصور می‌کنم که جریانات دیروز، امروز و فردا، نشان دهد که تصمیم ما تصمیم درستی بوده است. من فکر می‌کنم که اکنون، مسئولیت بسیار سنگینی بردوش هرفرد انقلابی و هوادار سمتگیری جدی ضد امپریالیستی و خلقی انقلاب قرار دارد.

ما فکر می‌کنیم که در این لحظه معین، انتخاب جدی و به موقعی کرده‌ایم و در جریان سیاسی کنونی ایران تاثیر جدی گذاشته‌ایم. البته این بدان معنا نیست که ما دکتر حسن حبیبی را کاندیدای حزب توده ایران و اجراکننده برنامه خود می‌دانیم. این به هیچ وجه درست نیست. ما با هیچ یک از گروه‌های سیاسی دیگر نیز چنین انطباقی نداریم. روشن است که میان ما و دکتر حسن حبیبی، از لحاظ جهان بینی، همان اختلافی هست که میان ما و سازمان مجاهدین خلق ایران و سایر گروه‌های غیر مارکسیست-لنینیست وجود دارد. ما در مورد پشتیبانی از خط امام خمینی نیز همیشه گفته‌ایم که ما در این سمتگیری پنج عنصر مترقی تشخیص می‌دهیم که با آنچه ما برای مرحله کنونی انقلاب ایران درست می‌دانیم، منطبق است. برخورد ما با آقای دکتر حسن حبیبی نیز، چنین است. ما معتقدیم در برنامه و عمل سیاسی او عناصر مثبت و قابل توجهی وجود دارد که بیش از دیگران به خط امام نزدیک است، و به همین سبب بر کاندیداهای دیگر که به مراتب از این خط دورترند، برتری دارد.

این است برداشت مشخص ما در این زمینه. البته آنها که منتظر نشسته‌اند که ببینند حزب توده ایران چه می‌گوید- زیرا اگر حزب ما امروز موضعی اتخاذ نکند، فردا چیزی ندارند در روزنامه شان بنویسند، وگرنه ناگیرند به ۳۵، ۴۰ یا حتی ۵۰ سال پیش بازگردند و چیزی برای ابراز مخالفت خود پیدا کنند- بار دیگر در این زمینه با ما به مخالفت برخوانند خاست. ما می‌دانیم که امروز هر تصمیمی بگیریم، فردا با مخالفت گروهک‌های مائوئیست و عناصر چریک و غیره مواجه خواهد شد. این مسئله هم خود برای ما به یک تفریح بدل شده است. من نمی‌دانم که ما در کجا و کی ادعا کرده‌ایم که جهان بینی ما با جهان بینی آقای دکتر حسن حبیبی یکی است، که در باره‌ای از پرسش‌های دوستان به آن اشاره شده است. ما در اینجا یک عمل سیاسی انجام داده‌ایم. مانند دهها و صدها نمونه کار سیاسی که در تاریخ جنبش انقلابی جهان انجام گرفته است. چنانکه بارها

گفته‌ام، کارسیاسی احزاب کارگری و کمونیستی و احزاب پیشاهنگ، یک‌کار مشخص است. مسئله چنان نیست که راه حل‌های سیاسی هر موردی، قبلاً در انسیکلوپدی‌ها و فرهنگ‌ها طبقه‌بندی شده باشد و ما تنها با ورق زدن آنها، راه حل‌های مورد نظر را استخراج کنیم و مبنای تصمیم‌گیری خود قرار دهیم. کارسیاسی، کاری است مشخص. ما باید بدانیم که در صحنهٔ مبارزهٔ سیاسی چگونه می‌توانیم با جمع کردن نیروها، خطرناک‌ترین عنصر را در عرصهٔ سیاست، منفرد و تضعیف کنیم. این همان سیاست همکاری با نیروهای هر چند متزلزل، ناپایدار و نامطمئن است - به خاطر اینکه یک دشمن نیرومند و یک خطر بزرگتر را از پیش پای خود برداریم. این همان سیاست همکاری لنینی، سیاست تاکتیکی لنینی است که او در عرصهٔ مبارزهٔ سیاسی، از آن استفاده می‌کرد. ما بر آنیم که علی‌رغم مهملاتی که فردا باز هم در روزنامه‌های "کار" و "کارگر" و "راه کارگر" و "راه فدائی" و "پیکار" و "پیکار روز" و "پیکار شب" و این‌گونه نشریات نوشته خواهد شد، این سیاست لنینی را هر چه درست‌تر و دقیق‌تر پیاده کنیم. و اما طرح چنین ایرادات بنی اسرائیلی که چرا شما از دکتر حسن حبیبی حمایت کردید، در حالی که این یا آن گروه نیز از ایشان حمایت می‌کند، به ما در شناخت درست از مسائل هیچ کمکی نخواهد کرد. زیرا این مسائل بر یکدیگر منطبق نیستند و اصلاً ربطی به هم ندارند. ما همواره باید توجه کنیم که مثالهای مورد نظر خود را از چه جنبه‌ای مطرح می‌کنیم و تا چه حد با آن پدیده‌ای که مورد بحث ما قرار دارد، منطبق است؟ مثلاً اگر ادعا می‌کنیم که باید دید در سیاست آقای بنی صدر چه عیبی وجود دارد که هواداران ثنوری "سه جهان" و طرفداران پکن، یعنی آنها که بی‌تردید در سازش کامل با امپریالیسم هستند، از ایشان حمایت می‌کنند، نشان دهندهٔ این است که آنها - با توجه به اینکه افراد آگاهی هستند - در سیاست آقای بنی صدر عناصری را تشخیص داده‌اند که بدون تردید موجب دنبال کردن سیاست آنها خواهد شد. و این در حالی است که آنها یک شعار بیشتر ندارند و آن مبارزه با سوسیالیسم جهانی - در راس آن اتحاد شوروی - و حزب توده ایران است. آنها در عرصهٔ جهانی با جنایتکارترین عناصر همکاری می‌کنند، برای اینکه با سوسیالیسم مبارزه کرده باشند. در این زمینه، به عنوان یک مثال بارز می‌توان از همکاری آنها با پیئوشه، حلال خلق شیلی، نام برد. اگر آنها از بنی صدر پشتیبانی می‌کنند، به این

خاطر است که موضعگیری او را نزدیک و یا منطبق با نظریات خود می‌بینند . پس این حمایت ، بسیار دقیق و حساب شده است .

به این ترتیب ، از دوستان می‌خواهیم که در این گونه مقایسه ها ، با هیچ مسئله‌ای به طور سطحی برخورد نکنند ، بلکه به عمق آنها بیندیشند . من فکر می‌کنم وقتی ما کسی یا جریانی را مورد انتقاد قرار می‌دهیم ، این انتقاد آنقدر عمیق و منطقی باشد که با این مقایسه های سطحی و صوری ، نتوان آن را بی اعتبار ساخت .

### تعهدات برنامه آقای حبیبی و حدود مسئولیت ما

س: اگر آقای دکتر حسن حبیبی - در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری - به تعهدات برنامه خود عمل نکند یا برخلاف مواضع اعلام شده خود رفتار کند ، شما چه خواهید کرد؟ آیا این بدان معنی نیست که شما نشسته‌اید و راجع به کسی نظر نادرستی داده‌اید ، و درحقیقت اشتباه کرده‌اید؟

ج: نه ، این به هیچ وجه درست نیست . در تمام قراردادهایی که در عرصه سیاست کتبا " یا شفاهاً " بسته می‌شود ، و به عبارت دیگر در تمام سازش‌هایی که انجام می‌گیرد (سازش به معنی سیاسی و تاکتیکی آن ، نه به معنی تسلیم طلبی) همیشه دو جنبه وجود دارد . یکی اینکه طرف قرارداد به تعهدات خود عمل کند ، و دیگر اینکه آنها را زیر پا بگذارد . مثلاً " همین قرارداد ۲ سالت را در نظر بگیرید . اتحاد شوروی و آمریکا پس از سه سال مذاکره ، در این زمینه به توافق رسیدند . رئیس جمهور کشوری مانند آمریکا آن را امضاء کرد و برای تصویب به پارلمان نیز برده شد . اما این به خودی خود به معنای آن نیست که این تعهد انجام خواهد گرفت ، تا پایان نیز مانعی در راه اجرای آن پیش نخواهد آمد ، مخالفان در جهت تغییر دادن آن نخواهند کوشید و یا طرف قرارداد به علتی آن را زیر پا نخواهد گذاشت . درسیاست ، هیچگاه چنین تضمینی وجود ندارد . اما در این عرصه تعهداتی هست که اگر انجام نگیرد ، باعث رسوا شدن کسی می‌شود که در

برابر مردمی که به‌وی اعتماد کرده‌اند و او را مورد تأیید و پشتیبانی قرار داده‌اند، ملزم به اجرای آنها بوده است. اکنون هرکسی در ایران می‌داند که مابه دکتور حسن حبیبی به‌خاطر محتوای مترقی برنامه‌اش رای داده‌ایم. ما به تعهد او رای داده‌ایم که در خط امام بماند و در جهت اتحاد همه نیروها صرف نظر از جهان بینی، ایدئولوژی و بستگی‌های سیاسی آنها گام بردارد. به خاطر این رای داده‌ایم که در زمینه کشاورزی به اصلاحات عمیق ارضی دست بزند و به دهقانان زمین بدهد. به خاطر این رای داده‌ایم که در زمینه صنایع برنامه‌های مترقی ارائه داده و در مورد حقوق زنان جامعه ما تعهدات کاملاً مشخصی را پذیرفته است. خوب، اینها تعهدات اجتماعی است که در همه جا به عمل می‌آید. اگر به خاطر داشته باشید، حزب کمونیست و حزب سوسیالیست فرانسه زمانی در یک برنامه مشترک با یکدیگر به همکاری پرداختند. طرح و ارائه این برنامه، اصلاح آن و نیز تبلیغ برای آن چندین سال به طول انجامید. اما در یک لحظه معین، حزب سوسیالیست این برنامه را زیر پا گذاشت و به تعهد خود عمل نکرد. اما این به زبان حزب کمونیست تمام نشد. حزب کمونیست از این مسئله، برای نشان دادن چهره سازشکارانی که تعهد خود را زیر پا گذاشته بودند، استفاده کرد. به همین دلیل، از این جهت برای ما جای هیچ گونه نگرانی وجود ندارد. تشخیص ما، تشخیص درستی بوده و به هر صورت نتایج مثبتی به بار آورده است.

## آیا امام خمینی همکاری با کمونیست‌ها را خواهد پذیرفت؟

س: با توجه به اینکه امام خمینی موضع گیری قاطع مذهبی دارد و این موضع از جهت فلسفی به طور جدی با کمونیسم سازگار نیست، آیا ایشان هرگز حاضر خواهند شد با نیروهای راستین چپ همکاری کنند؟ و یا در عمل کمک آنها را به عنوان کادرهایی که حاضرند در نظام دولتی و اقتصادی فعالانه شرکت کنند، خواهند پذیرفت؟

ج: من قاطعانه جواب منفی نمی‌دهم. زیرا در همین تاریخ ده، بیست سال اخیر نمونه‌های بسیار دیده‌می‌شود که مبارزان مذهبی پیگیر، قاطع و



بی‌تزلزل، در شرایط مشخص تاریخی - پس از آنکه تجربه شخصی به آنها نشان داد که همکاری با نیروهای راستین چپ و کمونیست‌ها به سمتگیری‌های اساسی آنها برای مبارزه ضد امپریالیستی و خلقی کمک می‌کند - حاضر شدند که با این نیروها همکاری کنند. نمونه مصر جمال عبدالناصر، سوریه، الجزایر و کشورهای دیگری نظیر آنها، در برابر ماست. ما اعتقاد داریم که در ایران، مبارزه علیه امپریالیسم در آینده به مراتب شدیدتر خواهد شد. امپریالیسم آمریکا به هیچ‌وجه حاضر به قبول شکست سنگین‌اش در ایران نیست. زخمی که انقلاب ما بر مجموعه دنیای امپریالیستی و درراس آن آمریکا وارد آورده، عواقب شدیدی برای این راهزنان بین‌المللی دارد. اینست که تمام نیروی جهانی امپریالیسم برای درهم شکستن انقلاب ایران یا منحرف کردن آن به کار گرفته خواهد شد. و هرچه این نبرد سرنوشت‌ساز، قوام بگیرد و حادثه شود، انقلاب رادیکال‌تر و عمیق‌تر خواهد شد.

اعتقاد ما بر اینست که جنبش ضد امپریالیستی و انقلاب ما با تجربه روزانه خود و در عمل تفاهم بیشتری با نیروهای راستین چپ و باجبهه جهانی کمونیستی برقرار خواهد کرد. این سیر رشد طبیعی انقلاب ماست. اگر قرار باشد این رشد پیشروی از قانونمندی‌های ویژه خود تبعیت کند، اگر قرار باشد آرمان‌های انقلاب به ثمر برسد، راهی جز این پیش‌یای آن باز نیست.

**یکی از حضار:** حتی امام در پیام اخیرشان به طور واضح از تمام نیروها، صرف نظر از گرایش‌های مختلف سیاسی و مسلکی خواستند که با هم متحد شوند.

رفیق کیانوری: این خودش تائیدی است بر آنچه من گفتم. امام به طور مشخص وحدت همه نیروها را می‌خواهد. ایشان به اهمیت حیاتی این وحدت و هماهنگی در مقابله با دشمن اصلی انقلاب و خلق‌ها که او را به درستی "شیطان بزرگ" خوانده است وقوف کامل دارد. می‌داند که چگونگی و عاقبت مبارزه فوق‌العاده عظیمی را که شروع کرده است، به امر وحدت نیروهای ملی بستگی زیادی دارد. به گمان ما در کادر نیروهای ملی، هم چریک‌های فدائی، هم نیروهای توده‌ای، هم مجاهدین خلق و دیگر جریانهای ملی

می‌توانند قرار بگیرند. همین مشی عمومی ملی و ضد امپریالیستی امام دلیل واضح ارج و احترام فوق العاده ای است که کشورهای سوسیالیستی و احزاب مترقی و کمونیستی جهان برای ایشان قائلند. این نمی‌تواند تعارف و مجامله بی محتوی باشد که فی المثل رفیق جیاب اعلام می‌کند "امام خمینی یک شخصیت استثنائی است". این یک ارزیابی واقعی است که در تمام دنیای مترقی درباره شخصیت و عملکرد و مبارزه امام خمینی وجود دارد. ما تصور می‌کنیم امام خمینی که این همه روی امر وحدت نیروها اصرار دارد، از تحریکات و کجروی‌های گروه‌های کم تجربه و غافلگی که باید در جهت انقلاب باشند، گروه‌هایی که وابسته به امپریالیسم نیستند، اما با ندانم کاری‌هایشان آب در آسیاب امپریالیسم و ارتجاع غداری که در کمین انقلاب است می‌ریزند، گروه‌هایی که در ذهنشان با سرمایه‌استثمارگراخلی و جهانی خصومت دارند، رنج می‌برد. شعارها و دعوت‌های امام خمینی برای وحدت کلمه همه قشرها و گروه‌ها از صداقت ناشی از این درک سرچشمه می‌گیرد. شعار ایشان، شعار بسیار روشنی است: تجهیز همه نیروها برای مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا به‌عنوان سرکرده امپریالیسم جهانی. ما ۳۸ سال جان‌کندیم برای اینکه به مردم ایران ثابت کنیم که بزرگترین دشمن آنها امپریالیسم، و در دهه‌های اخیر امپریالیسم آمریکاست. ما همه نیرو و رمق مان را به کار بردیم تا توده‌ها دریابند که سنگر اصلی نبرد کجاست و دشمن واقعی و حيله‌گر آنها کیست؟ اکنون میلیون‌ها آدم را در خیابانها می‌بینید که با مشت‌های گره‌گرفته، شعارهای مرگ بر آمریکا، مرگ بر امپریالیسم را با بانگ الله‌اکبر آمیخته‌اند. مبارزه با امپریالیسم به صورت فریضه مذهبی در آمده و با آداب و شعارهای مذهبی قاطی شده است. سینه می‌زنند و نوحه مرگ بر آمریکا می‌خوانند، زنجیر می‌زنند، اذان می‌گویند، جلسه وعظ و سخنرانی ترتیب می‌دهند، روزه می‌گیرند و همه این فریاض یا پرخاش به آمریکا و امپریالیسم و لعن و طعن به آن استقبال و یا بدرقه می‌شود. شعاع این بدعت مبارزه تجویزانه و ضد امپریالیستی بی‌شک و وسیع تر خواهد شد و به دیگر ممالک مسلمان زیر سلطه یا درگیر با امپریالیسم رسوخ خواهد کرد. این پدیده، وجدان هر کمونیست واقعی را شاد و روشن می‌کند. اما در سیر طبیعی خودش، در رشد خودش، نیروهای صادق مذهبی را به نیروهای صادق چپ که آنها هم همین ایده‌آل‌ها را دنبال می‌کنند، و در راه همین شعارها و

آرمان ها خون داده‌اند و حاضرند باز بدهند ، به هم نزدیک می‌کند . البته شاید این سیری طولانی باشد ، اما ضرورت عینی دارد ، و ضرورت های عینی راه خود را باز می‌کنند ، خود را تحمیل می‌کنند . مادر باره مناسبات آینده نیروهای انقلابی که زیر پرچم مذهب مبارزه می‌کنند ، بادیگر انقلابیون و به ویژه هواداران راستین سوسیالیسم علمی ، تنها همین اصول و واقعیت را می‌توانیم بگوئیم . با این تاکید که روش نیروهای چپ در ایجاد و تقویت این تفاهم یا دامن زدن به جو سوء ظن و بدگمانی ، نقش مهمی می‌تواند داشته باشد .

س: امام خمینی مردم را از رای دادن به گروه ها و سازمانهای سیاسی که مسلک اسلامی و اعتقاد مذهبی ندارند برحذر داشته است . شما این اظهارات و اصولاً " مبارزه انتخاباتی خودتان را در این شرایط چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: به نظر ما کاملاً " طبیعی است که هربخش از نیروهایی که در انقلاب شرکت داشته‌اند ، سعی کنند در انتخابات مجلس شورا اکثریتی هرچه قاطع تر به دست آورند . جبهه متحد خلق که هنوز تشکیل نشده و هر حزب و سازمان و جریان سیاسی در پی به دست آوردن مواضع اجتماعی و سیاسی تاحد ممکن بیشتری است . خوب ، در این رقابت و مبارزه که در طبیعی بودن آن کمترین حرفی نیست ، تبلیغ و تهییج برای جلب آراء بیشتر جای مهمی دارد . هر نیروئی سعی می‌کند به توده ها یقبولاند که " ماو فقط ما مدافع واقعی منافع شاهستیم . دیگران مثل ما نمی‌توانند نیازها و خواست های شما و بهبود وضع جامعه را در همه زمینه‌ها برآورده کنند . " این هم یک حق طبیعی است ، همچنانکه حزب توده ایران هم مدعی است که نمایندگان آن بهترین مدافعان سنگر آزادی و استقلال و سرسخت ترین مبارزان ضد امپریالیستی و تامین کننده منافع توده های زحمتکش هستند . هر نیروئی آرمانها و دیدگاههای خودش را رواج می‌دهد . خوب ، نیروهای اجتماعی نیز متفاوت اند . جو سیاسی که در حال حاضر بر مملکت حاکم است ، این اجازه را می‌دهد که خلق انتخاب بکند ، خلق برنامه و عمل‌گروه های سیاسی و گرایش های جوراجور را هم قیاس کند و درباره اینکه کدام یک از این برنامه ها و مشی ها ، با توجه به

پیشینه و پشتوانه، مطرح کنندگان آنها، پاسخگوی خواست های اوست، نظر بدهد. البته این احتمال بسیار قوی است که مردم در این مرحله یا آن مرحله از تحولات اجتماعی، با وجود داشتن آزادی انتخاب، آزادی قضاوت، بهترین نتیجه را ابراز نکنند و به طرف بهترین دوستان خود نروند. تاریخ از این نمونه ها زیاد نشان داده است. مردم به فرصت تجربه اندوزی احتیاج دارند. باید در زندگی روزمره و با تجربه شخصی خودشان بطلان یا نارسائی یک راه و روش و نظر و صحت راه و روش و نظر دیگر را دریابند و به جریان سیاسی خاصی اعتماد کنند.

خوب، حالا که ما در شرایط انقلابی و بحران های شدید اجتماعی و عبور سریع حوادث هستیم، زمان این تجربه اندوزی و جلب اعتماد توده ها، چندان طولانی نیست. در اوضاع و احوالی نظیر جامعه ما که به شدت متحول و منقلب است، آنچه به طور عادی در طی سالها باید رخ بدهد، طی ماهها واقع می شود. به همین جهت احتمال زیاده است که در روند آینده، مواضع توده ها جا به جا شود، آنها به سوی نیروهای رادیکال تری که برنامه ها و مواضع آنها احتمالاً "امروز از پشتیبانی وسیع برخوردار نیست، رو آورند. اگر آنچه آنها می خواهند، آنچه که زندگی آنها می طلبد، اجابت نشود، این روند خیلی سریع خواهد بود. البته ما نمی خواهیم پیشگویی پیامبرگونه بکنیم. نمی خواهیم بگوئیم این تغییر و تحول، مثلاً "شش ماه یا یکسال یا دو سال طول می کشد. تحقق این دورنما بستگی عمیقی به مجموعه عوامل عینی جامعه، شرایط بین المللی، مهارت و موفقیت یا عدم موفقیت مدیران و مسئولان فعلی مملکت و عملکرد و شیوه سازمانهای انقلابی تر دارد. سطح آگاهی توده ها در آمیزش با این عوامل، نحوه و چگونگی تحول آینده را مشخص می کند. تمام تلاش ما باید در این سیر باشد که هرچه وسیع تر نظرات درست را به میان مردم ببریم، هر قدر ممکن است، سطح آگاهی سیاسی توده را بالا ببریم، به آنها یاری دهیم تا تجربه سیاسی خود را ارتقاء دهند و آگاهی سیاسی و درک تیزتری از مسائل و واقعیات جامعه خود و جامعه جهانی و نیروهای دوست و دشمن به دست آورند. نیروی ما در این راه بسیار محدود است. امکانات مادی و معنوی ما منحصر به همین امکانات مختصری است که می بینید و تازه قسمتی از این نیروها و امکانات هم باید صرف مقابله با انواع توطئه ها و کارشکنی هایی که دانسته با ندانسته علیه حزب ما سازمان می دهند،

بشود. با این همه راهی جز بسیج و روشنگری خلق باز نیست. اندیشه و عمل درست به تدریج باید جای خود را بازکند. این تجربه تاریخ است. همیشه موصغیری های توده‌ای وسالم و راهگشا، با صبر و حوصله در دل مردم می‌نشند و آنگاه توده‌ها به آن رو می‌آورند و فعالانه از آن پشتیبانی می‌کنند. تئوری انقلابی وقتی به میان مردم برود و از طرف آنها جذب شود، به بزرگترین و تواناترین نیروی مادی تبدیل می‌شود. برای جذب تئوری انقلابی از طرف توده‌ها، روش صحیح، نقش تعیین کننده‌ای دارد. از این دیدگاه، مبارزه انتخاباتی ما قابل درک است. ما به انتخابات مجلس شورای ملی به عنوان یک مرحله از مبارزه تاریخی طولانی خودمان نگاه می‌کنیم. هواداران سوسیالیسم علمی صدو سی سال است که به اشکال و روش های گوناگون در راه این مبارزه تاریخی هستند. اولین گروه آغازگر این سوسیالیسم علمی صد نفر بیشتر نبودند. تازه در میان این گروه کوچک، انواع و اقسام گرایش های کج و کوله و افراط و تفریط های مسئله آفرین وجود داشت. امروز آن حرکت و مبارزه تاریخی که فقط صدو سی سال از آن می‌گذرد، سطح جهان را پوشانده، چهره دنیا را تغییر داده و به بزرگترین اردوی انقلابی تاریخ بدل شده است. تئوری ها و مضامین درست انقلابی، از اقلیت ناچیز، به اکثریت جهانی رسیده‌اند.

همین تجربه ها به ما نوید می‌دهد که آن گرایش و جهان بینی که در این گوشه دنیا، ما نمایندگی اش را داریم، به خاطر جوهر زنده علمی و انعطاف روش های آن رشد خواهد کرد. این پیشروی حتمی نه در یک جاده صاف و اسفالتی، بلکه در راهی پر سنگلاخ و پردست انداز و پرپیچ و خم خواهد بود و چه بسا با شکست های مرحله ای و ناکامی های گوناگون همراه باشد. اما سرانجام پیروزی فرا خواهد رسید. انتخابات مجلس جزئی از این مبارزه بفرنج و متنوع و طولانی است، مبارزه ای که در شرایط اختناق یک جور ادامه داشت، امروز به شکل دیگری ادامه دارد، وی شک فردا با کیفیت دیگری استمرار خواهد یافت. این مبارزه هدفش روشن کردن توده های زحمتکش به حقوق حقه آنها، بسیج آنها برای دگرگون کردن زندگی خود و زندگی جامعه است. اگر این نیروی عظیم خودش را کشف کند و به آگاهی مجهز شود، هیچ هدفی محال نیست. اما این بسیج و خودآگاهی، به کار روشنگرانه، صورانه و طولانی نیروهای صدیق انقلابی نیاز دارد. مبارزه انتخاباتی از نظر ما،

جزئی از این کار انقلابی است. دوستان ما نباید این مبارزه را دست کم بگیرند. آنها با تمام قوا برای آگاه کردن مردم و کشاندن آنها به پای صندوق ها باید بکوشند تا آراء مردم به نفع دوستان واقعی، نمایندگان واقعی و مبارزان واقعی انقلابی، نوشته شود. تعداد آراء ما از یک طرف نشان می دهد که حزب به نسبت انتخابات گذشته چقدر نفوذ و پیشرفت داشته و از طرف دیگر برای خود ما یک ارزیابی و امتحان است که چقدر نیرو داریم و روش هایمان تا چه حد موفق بوده یا نبوده؟ البته ممکن است روشن شدن پیشروی و نفوذ ما نتایج به ظاهر منفی هم به بار بیاورد. یعنی اینکه انواع فشار را برای ما زیاد کند، دستگاه را به تمهیداتی برای جلوگیری از گسترش این اعتبار و اداری که در تحلیل آخر، این نیز مشتم است. چنین فشار و مضیقه هایی، حزب را بیشتر مطرح خواهد کرد. کمالاتی که مدتی است حزب توده ایران، به عنوان یک نیروی جدی و منضبط که دارای برنامه دقیق و روش اصولی است، خودش را در سطح جامعه مطرح کرده است. مدتها سعی می شد حزب توده ایران ندیده گرفته شود، درباره آن سکوت شود تا در این سکوت دفنش کنند، اما می بینیم هر روز که می گذرد، این نیروی نافذ و راهگشایی که اسمش حزب توده ایران است، به انحاء گوناگون خود را تحمیل می کند، به تیرها و مطالب و خبرهای روزنامه ها راه پیدا می کند، در محافل موضوع بحث و گفتگو می شود و حتی رئیس جمهور در سرمقاله خودش اعتراف می کند، اگر ما نتوانیم کاری از پیش ببریم، یعنی از عهده تمهیداتی که در برابر مردم کرده ایم برنیائیم، حرفها و پیش بینی های حزب توده ایران درست از آب در می آید و این حزب مدعی می شود که شما نمی توانید از عهده مسائل بر آئید، رهبری را به آنها بدهید که عرضه این کار را دارند. در این برداشت، واقعیتی هست. واقعا " اگر با وجود این همه اعتمادی که خلق به اینها دارد، این همه قدرتی که خلق در اختیارشان گذاشته، این همه پشتیبانی بی دریغی که خلق از آنها کرده، نتوانند خواست های این خلق وفادار و فداکار را برآورده کنند، مردم از آنها روی خواهند گرداند. در این تردیدی نیست. تجربه زندگی و تاریخ این معنی را بارها به اثبات رسانده است. در چنین صورتی حتی اگر در حزب را ببندند، اعضایش را بگیرند و حبس کنند. حتی به جوخه اعدام بپردازند، فایده ای ندارد. حقیقت نافذ است، راه خودش را در میان مردم و در دل آنها باز می کند. مابه مسئولان

توصیه می‌کنیم که به نفع ضرورت های جامعه و سرنوشت انقلاب و مردم ، دغواهای فعلی را دامن نزنند ، مسائل و اختلافات جزئی وبی موقع گروه ها و سازمان های سیاسی و جریانات گوناگون را تشدید نکنند . بیائید بنشینیم برنامهٔ جبهه متحد خلق را تنظیم و اجرا کنیم . این جبهه می‌تواند حکومت فعلی را استوارتر و موفق تر و عمر آن را طولانی‌تر کند . به جای برخورد های فرساینده ، نیروهای خلقی می‌توانند با هم به جنگ مشکلات بروند و به هدف های مشترک که هدفهای انقلاب هم هست برسند .

خوب ، رفقا ، من در پاسخ به این پرسش کمی گریز زدم تا در ضمن به پرسش های جنبی دیگری هم که در مورد انتخابات و سیاست و روش ماشده بود ، جواب داده باشم . امیدوارم متوجه باشید که در این شرایط و در بحبوحه مبارزات انتخاباتی ، توضیحاتی همین قدر کلی و در عین حال مشخص ، کافی است .

## دخالت نظامی شوروی در افغانستان به منزلهٔ نقض اصل همزیستی

### مسألت آمیز است؟

س: آیا نقش اتحاد شوروی در افغانستان ، به منزلهٔ نقض اصل همزیستی

مسألت آمیز نیست؟

ج: این سؤال بسیار مهمی است . رفقا ! همزیستی مسألت آمیز یک اصل لنینی است . پیش از همه ، مائوئیست ها ، و پس از آنها انواع و اقسام گوناگون نئوماوئیست ها و آنارشئیست ها ، "چپ جدید" ، یعنی "چپ آمریکائی" ، خواسته اند از مسئلهٔ همزیستی مسألت آمیز برای تبلیغات ضد شوروی خود بهره برداری کنند . آنها همواره چنین وانمود کرده‌اند که شوروی با جنگ های انقلابی مخالف است ، و همزیستی مسألت آمیز مورد ادعای این کشور ، یعنی سازش با امپریالیسم . یعنی : "آنجا که در دست تو است از آن تو ، و آنجا که در دست من است از آن من . بیا با یکدیگر کاری نداشته باشیم ."

اما باید دانست که همزیستی مسألت آمیز هرگز چنین مفهومی را در بر ندارد . همزیستی مسألت آمیز ، یک تاکتیک بزرگ مبارزه برای از میان بردن

امپریالیسم است. ( این جمله را همواره به خاطر داشته باشید. ) همچنانکه حفظ صلح جهانی، یک تاکتیک بزرگ مبارزهٔ سوسیالیسم با امپریالیسم است. چرا؟ زیرا در سایهٔ صلح تکامل اجتماعی و حل تضادهای طبقاتی، روندی طبیعی خواهد داشت و بشریت به مراتب آسان تر و سریع تر می‌تواند به رهایی از یوغ امپریالیسم دست یابد تا در سایهٔ یک جنگ اتمی جهانی. ممکن است که در نتیجهٔ یک جنگ اتمی، جهان زودتر از شر امپریالیسم رها شود. اما این کار به چه قیمتی تمام خواهد شد؟ تقریباً "به قیمت نابودی کرهٔ زمین. در این جنگ، احتمالاً" در همان ساعت اول آغاز آن، بیش از یک میلیارد نفر نابود خواهند شد. تنها در یک ساعت! بیش از این هم وقت لازم نیست. برای اینکه راکت‌ها، فاصلهٔ میان شوروی تا آمریکا، و آمریکا تا شوروی را طی کنند، بیست دقیقه وقت لازم است. تدارک این برنامه نیز بیست دقیقه به طول خواهد انجامید. بیست دقیقه دیگر نیز می‌گذاریم برای اینکه تمام این چندین هزار راکت فیدروژنی که شلیک می‌شوند، به مقصد برسند و به هدف اصابت کنند. نه! بهای بسیار سنگینی است. چندان سنگین است که هیچ ارزش دست زدن به چنین قماری را ندارد. در برابر این بهای سنگین، می‌توان تحمل کرد که امپریالیسم کمی دیرتر از میان برود.

به همین دلیل است که سیاست اتحاد شوروی، از روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر، سیاست حفظ صلح بوده است. لنین معتقد بود که در چارچوب صلح میان قدرت‌های بزرگ، ملت‌ها امکان این را خواهند داشت که خود را آزاد کنند. درستی این سیاست را، واقعیات دوران پس از جنگ نشان می‌دهد. اکنون نزدیک به ۳۵ سال از آخرین جنگ جهانی می‌گذرد. این دوره، طولانی‌ترین دورهٔ چند قرن اخیر است که بشر در صلح به سر برده است. باید دید که در این ۳۵ سال، برپایهٔ صلح میان اتحاد شوروی و آمریکا، چه تحولاتی در جهان رخ داده است؟ این تحولات از آزادی چین آغاز می‌شود و تارهای افغانستان و ایران از یوغ امپریالیسم ادامه می‌یابد. در این دوران تقریباً "همه" "مستعمرات" آزاد شدند و استقلال سیاسی پیدا کردند. بخش قابل توجهی از این مستعمرات در راه دستیابی به استقلال کامل، گام‌های مهمی برداشته‌اند. قدرت استعمار به شدت محدود شده است. امروز، حتی قدرت پنج سال پیش را ندارد. اینها همه تحولاتی است که در سایهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز به دست آمده است. همزیستی مسالمت‌آمیز



دارای چند اصل است. پشتیبانی همه جانبه از جنبش های رهائی بخش علیه امپریالیسم، و تشویق نبرد خلق ها برای از میان بردن امپریالیسم و رهائی از یوغ آن، جزو مهم ترین اصول همزیستی مسالمت آمیز است. در این دوران همزیستی مسالمت آمیز، حتی یک جنبش خلقی در جهان نمی توان یافت که از همان لحظه آغاز، از سوی بزرگترین سنگر جبهه جهانی ضد امپریالیستی، یعنی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، به آن کمک نشده باشد. امروز هیچ جنبش آزادی بخشی در جهان وجود ندارد که بدون پشتیبانی و کمک اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بتواند در مقابل تجاوزات استیلاگرانه امپریالیست های خونخوار پایداری کند. از فلسطین گرفته تا موزامبیک، رودزیا، افریقای جنوبی و غیره.

به این ترتیب، سیاست همزیستی مسالمت آمیز، هرگز به معنای نفی همکاری با خلق ها و پشتیبانی از آنها در مبارزه علیه امپریالیسم نیست، بلکه این خود یکی از عناصر و اصول بی چون و چرای همزیستی مسالمت آمیز است. منظور از همزیستی مسالمت آمیز این است که هیچ کشوری حق دخالت در امور کشور دیگری را ندارد. اما اگر کشوری، از یک کشور دیگر درخواست کمک و پشتیبانی کرد، این دیگر دخالت محسوب نمی شود. مثلاً "ویتنام برای مبارزه علیه تجاوز آمریکا از شوروی تقاضای اسلحه و کارشناس کرد، و شوروی دهها میلیارد دلار اسلحه و صدها و هزاران کارشناس به این کشور گسیل داشت؛ رشد تولید کشور خود را کند کرد، مبرم ترین احتیاجات مردم خود را محدود ساخت و به خلق قهرمان ویتنام کمک رسانید. علاوه بر تمام اینها اعلام کرد که هر زمان ویتنامی ها بخواهند، داوطلبان اتحاد شوروی برای نبرد با آمریکا به آنجا خواهند شتافت. تمامی این ها، جزئی از سیاست همزیستی مسالمت آمیز است. اگر کسی سیاست همزیستی مسالمت آمیز را جز به این صورت فهمیده باشد، درک نادرستی از مسئله دارد، و آن را اشتباه دریافته است. همزیستی مسالمت آمیز یعنی اینکه هیچ کشوری حق صدور انقلاب ندارد. یعنی ارتش شوروی، به عنوان یک ارتش نیرومند، حق اشغال مثلاً فنلاند را ندارد. اما اگر دولت فنلاند در برابر تجاوز خارجی از دولت اتحاد شوروی که قرارداد دوستی و کمک متقابل با آن دارد، تقاضای کمک کرد، این دیگر با هیچ یک از اصول و موازین بین المللی مغایرتی ندارد. این اصل در منشور سازمان ملل متحد نیز آمده است. هندوستان و نیز سایر کشورهای که

ورود ارتش شوروی به افغانستان را مغایر با هیچیک از اصول و موازین بین المللی ندانسته‌اند، به همین اصل استناد کرده‌اند. از این گذشته، میان افغانستان و اتحاد شوروی، قرارداد دوستی متقابل وجود دارد و ارتش اتحاد شوروی بر اساس همین قرارداد، و بنا به درخواست شورای انقلاب افغانستان وارد این کشور شده است.

همزیستی مسالمت آمیز موید کمک خلق‌ها برای مبارزه با ضد انقلاب برای جلوگیری و عقیم گذاشتن صدور ضد انقلاب از کشورهای امپریالیستی به کشورهای آزادشده و استقلال یافته است. کمک داوطلبان کوبائی برای عقیم گذاشتن توطئه صدور ضد انقلاب از طرف امپریالیست‌ها به آنکولا و اتیوپی نه تنها با همزیستی مسالمت آمیز مغایرت ندارد، بلکه یکی از عناصر بنیادی آن است.

## آنچه در افغانستان روی داده انقلاب است یا کودتا؟

س: چرا حزب توده ایران کودتاهای افغانستان را انقلاب می‌داند و حاکمان پس از کودتا را نمایندگان واقعی اکثریت مردم؟

ج: ببینید، رفقا! انقلاب و کودتا دو مفهوم به کلی متفاوت هستند. کودتا یعنی تحولی در قدرت، که در چارچوب یک نظام ثابت اجتماعی صورت می‌گیرد. مثلاً "در یونان سرهنگان کودتا کردند، قدرت را به دست گرفتند، شاه را کنار گذاشتند و اعلام جمهوری کردند. اما نظام اجتماعی - اقتصادی جامعه هیچ گونه تغییری نکرد. تنها تغییری که حاصل شد این بود که یونان در سیاست داخلی ارتجاعی‌تر شد و در سیاست خارجی به ناتو، آمریکا و سرمایه‌داری بین المللی وابسته تر گشت. یعنی در چارچوب یک نظام حاکمه، قدرت از یک گروه به گروه دیگر، یا از یک بخش به بخش دیگر منتقل شد. ما این تحول را کودتا می‌نامیم. اما انقلاب به چنان تحولی اطلاق می‌شود که بنیادهای سیاسی و اقتصادی جامعه را تغییر دهد و قدرت حاکمه از دست یک طبقه اجتماعی به دست طبقه یا طبقات دیگر اجتماعی بپفتد. شکل این تحول، اهمیت زیادی ندارد. ما معتقدیم که در ایران انقلاب شده است نه

تنها به سبب اینکه شاه و سلطنت از میان رفته‌اند، بلکه به سبب اینکه قدرت حاکمه از دست سرمایه‌داری وابسته، در مرحله اول به دست ائتلافی از بورژوازی لیبرال و دموکراسی انقلابی افتاد، و در مرحله دوم دست بورژوازی لیبرال باز هم از قدرت کوتاه تر شد و دموکراسی انقلابی، یعنی خط امام خمینی، باز هم نیرومندتر گشت. در ایران یک نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگری بدل شده است، در حالی که در یونان چنین تحولی صورت نگرفته است.

ما معتقدیم که در افغانستان نیز به سبب اینکه قدرت حاکمه از دست فئودال‌ها، ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ به دست خلق، یعنی نیروهای که خود را طرفدار جنبش خلقی می‌دانند افتاده، انقلاب رخ داده‌است. نیروهای که مانند حزب ما، خواستار انقلاب دموکراتیک ملی هستند. نیروهای ارتشی در یک فرصت مناسب، سدهائی را که نیروهای خلقی در پشت آن محبوس بود شکست و این نیروی عظیم مردمی را آزاد کرد. شکل انقلاب می‌تواند بسیار متنوع باشد، آنچه اصل است، محتوی آنست.

و اما به نظر ما، تحولاتی که پس از این انقلاب در افغانستان صورت گرفته، دیگر انقلاب‌های تازه‌ای نبوده است. این‌ها، دگرگونی‌ها و تحولاتی است که در درون انقلاب و در نبرد میان نیروهای انقلاب و ضد انقلاب و جناح‌های مختلفی که در انقلاب شرکت دارند، صورت گرفته است. خود دولت افغانستان نیز این تحولات را انقلاب نمی‌نامد. انقلاب در افغانستان هنگامی صورت گرفت که رژیم داوود، یعنی رژیم ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ سرنگون شد.

اما درباره اینکه چرا ما حاکمان پس از این تحولات را نمایندگان اکثریت خلق افغانستان می‌دانیم، باید بگویم به این دلیل ساده که برنامه‌ای که شورای انقلابی افغانستان برای دگرگون ساختن بنیادهای جامعه در پیش دارد، و به نظر ما در آن صادق است، منافع اکثریت خلق را تامین می‌کند. آنها خواستار تقسیم املاک فئودال‌های بزرگ میان دهقانان کم زمین و بی‌زمین هستند. آنها می‌خواهند بخش دولتی را رونق بخشند، صنایع و آموزش عمومی را توسعه دهند و بهداشت عمومی را تامین کنند. به اعتقاد ما، آنها تمامی این برنامه‌ها را انجام خواهند داد. زیرا نه وابسته به سرمایه‌داران هستند و نه مالکان، و در همان جهتی عمل می‌کنند که حزب ما

عمل می‌کند. به همین سبب، ما آنها را مدافع منافع اکثریت خلق می‌دانیم. ما معتقدیم که حزب توده ایران نیز صمیمی‌ترین مدافع منافع اکثریت خلق ایران است، درحالی که هنوز اکثریت خلق از مابشتیبانی نمی‌کند. اما این واقعیتی است که هیچ حزبی مانند حزب ما، از منافع همه جانبه خلق ایران دفاع نمی‌کند. به همین سبب، ما خود را نماینده واقعی اکثریت خلق و زحمتکشان ایران می‌دانیم و با اطمینان می‌گوئیم که حزب ما، حزب طبقات زحمتکش، کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران انقلابی ایران است.

### تحولات افغانستان و مسایل بفرنج عصر ما

س: رفیق کیانوری! اگر ممکن است در مورد افغانستان و بازی هائی که در آنجا صورت می‌گیرد، توضیح دهید. بسیار عذر می‌خواهم رفیق، اما من نمی‌توانم این تحولات را جز بازی چیز دیگری بنامم. زیرا لاقلاً مرابازی می‌دهند.

ج: خوب، هرکس آزاد است که در بازی شرکت کند یا نکند. اما این تحولات ما را بازی نمی‌دهند. رفقا! برای اینکه آدم را بازی ندهند، باید به پدیده های بفرنج اجتماعی برخوردی عمیق داشت. اگر سطحی برخورد کنیم، تمام تحولات جهان به نظرمان بازی می‌آید و در این کلاف سردرگم راه به جایی نخواهیم برد. این تحولات گوناگون و متناقض چگونه با یکدیگر تطبیق می‌کنند؟ چگونه این می‌آید و آن می‌رود، این تقویت می‌شود و آن دیگری حمایت، این حزب کمونیست چنین می‌گوید و آن دیگری چنان؟ رفقا! پدیده های بفرنج امروزی، تا حد بسیار تحت تاثیر جنگ میان دوسیستم سرمایه‌داری و سوسیالیسم است که شاید یک جنگ صد ساله باشد. یعنی ۶۲ سال از آن می‌گذرد و شاید حدود چهل سال دیگر نیز به طول انجامد. این بزرگترین جنگ تاریخ موجودیت بشر است. ما اگر پدیده های بفرنج این جنگ را با دانش اندک و ابتدائی، در حد آموزش الفبا بنگریم، کاری جز آسان گرفتن و ساده کردن این پدیده ها و مسائل بفرنج انجام نداده‌ایم. مسائل و پدیده های بفرنج جهانی را باید عمیقاً درک کرد، باید سیاست را فهمید و

برای شناخت آن زحمت کشید. جامعه شناسی خود یک علم است که از تمامی علوم دقیقه مانند فیزیک، شیمی و ریاضیات، بغرنج تر است. زیرا این علوم، مسائل و پدیده ها را در چارچوبی بسیار محدود مورد بحث و بررسی قرار می دهند و تمام این مسائل و پدیده ها تجربی، دیدنی و سرانجام حل شدنی است. اما جامعه شناسی، بغرنج ترین دانش شناخته شده بشر است. برای درک معجون شگفت انگیز سیاست جهانی، دقت، کار و تلاش پیگیر لازم است. اگر بخواهیم مسائل را ساده بگیریم و بادیدن چند نظار خارجی از چند پدیده، بگوئیم که: "من که سردر نمی آورم، پس همه این ها بازی است"، برخورد علمی، جدی و درستی نکرده ایم.

خوب، بسیاری از افراد به همین سادگی مسائل را مورد قضاوت قرار می دهند، یعنی بر اساس کلیات نظر می دهند و به نظر خود آنها همه چیز حل می شود و می رود پی کارش.

چند سال پیش، یکی از دوستان ما از ایران برایمان نامه ای نوشته و در آن، کار چریک ها را مورد انتقاد قرار داده بود که این رفقای چریک تمام کارها را ساده می گیرند و اختراعات تازه به تازه می کنند. تمام بروسه بغرنج مبارزه اجتماعی، برای آنها در تفنگ و خون و لاله، ساده و خلاصه شده است. یعنی تفنگ به دست می گیری، کشته می شوی، خونت بر خاک می ریزد، از آن لاله می روید و از میان این لاله ها، انقلابیون بسیاری برخوانند خاست. او سپس نوشته بود: اگر مسائل و پدیده های اجتماعی تا این حد ساده است، پس لاید مارکس وانگلس دیوانه بوده اند که تمام زندگیشان را صرف روشن کردن مسائل و توضیح دادن پدیده ها کرده اند!

رفقا! این شوخی بسیار معنی داری است. دوران ما، بزرگترین دوران تاریخ بشر است، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. سرمایه داری، بیش از دویست - سیصد سال در جهان حاکم بوده است و به هزاران سال جامعه طبقاتی منکی است که تمام رونای جامعه بشری، با تمام اشکال گوناگون آن، از کلیساها که به گفته امام ناقوس هایشان را برای طلوعت ها به صدا در می آورند، تا تمام اوهام پرستی های قبایل آفریقا را به خدمت خود گرفته است.

## چرا شما از حفیظ‌الله امین پشتیبانی کردید؟

س: چرا شما در زمانی که حفیظ‌الله امین بر سر کار بود، از او پشتیبانی می‌کردید؟

ج: رفقا! ما از رژیم افغانستان که در مجموع خود، یک رژیم مترقی بود و هست، در برابر حملاتی که از سوی امپریالیسم و عمالش به آن می‌شد، پشتیبانی کرده‌ایم. ما حق دخالت در جریان داخلی افغانستان را به این شکل که بگوئیم چنین خدس می‌زنیم یا چنین اطلاع داریم که فلان رهبر عامل آمریکا است، نداریم. سیاست ما در داخل ایران نیز به همین شکل است. به عنوان مثال، اگر برای انتخابات با حزب یا سازمانی ائتلاف کنیم، هرگز به این معنا نیست که تعهد محضری و ثبت اسنادی داده‌ایم که تمام اعضاء یا رهبران آن افراد سالم و بدون عیب و نقصی باشند. ما هرگز چنین کاری نمی‌کنیم. در دنیا نیز هیچ ائتلاف یا تعهدی، بر این پایه قرار نمی‌گیرد. ما از یک جریان - مثلاً "انقلاب افغانستان" - به طور کلی پشتیبانی می‌کنیم و آن را مثبت می‌دانیم. این جریان برای خود رسمیتی دارد و تاهنگامی که در درون آن تغییری به وجود نیامده باشد، نمی‌توانیم علیه آن موضعی اتخاذ کنیم. به عنوان مثال، در مورد فشارهایی که از سوی جناح "خلق" به رهبری نورمحمد تره‌کی به افراد و هواداران جناح "پرچم" وارد می‌آمد، ما به طور جدی از پرچمی‌ها دفاع می‌کردیم و این موضوع را خود رفقای پرچمی که از دوستان بسیار خوب ما هستند، بد روشنی می‌دانستند. آنها می‌دانستند که ما چه مناسبات دوستانه‌ای با آنها داریم. اما روشن است که مناسبات سیاسی رسمی را نمی‌توان تابع نظر خصوصی خود ساخت. ما حق دخالت در امور داخلی احزاب دیگر را نداریم. در چارچوب روابط پذیرفته شده و مورد قبول میان احزاب برادر، می‌توانیم دربارهٔ بسیاری از مسائل به بحث و تبادل نظر بنشینیم. اما نظام آنها مسلماً در چارچوب روابط رسمی - با یک کشور و یک دولت است که رسمیت دارد و در جهت کار سیاسی انقلابی خود حرکت می‌کند. اگر موردی پیش آید و لازم

باشد، ما می‌توانیم نظر خود را به مقامات حزبی افغانستان - به شخصیت‌ها کاری نداریم - یا کمیته، مرکزی حزب خلق افغانستان بگوئیم و یا در آن مورد انتقاد کنیم. این مسئله ای است که در میان تمام احزاب کمونیستی و کارگری جهان، به منظور تبادل نظر وجود دارد. مثلاً "دوستان ما به خوبی می‌دانستند که ما در دوران تره‌کی، هرگز سیاست او را نسبت به پرچمی‌ها تأیید نکردیم و حتی بارها هشدار دادیم که به عقیده ما این سیاست، سیاستی خطرناک، زیان‌بخش و نادرست است. اما اینها در چارچوب مناسبات میان دو حزب است، نه مناسبات رسمی با یک دولت یا کشور. ما به حزب خلق افغانستان بارها و باصراحت یادآور شدیم که حزب ما با تحلیل غلطی که حزب خلق افغانستان در دوران پیش از برکناری حفیظ‌اله امین از انقلاب ایران داشت، شدیداً مخالف است و آن را نه تنها برای انقلاب افغانستان، بلکه برای تمام جنبش‌ضدامپریالیستی منطقه فوق‌العاده زیان‌بخش می‌دانستیم.

\* \* \*